

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قطعه‌ای از آسمان نوسود

نویسنده: امیر حسین انبارداران

دبیر مجموعه: احمد دهقان

ناشر: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۸۸-۳۴-۸

صفحه‌آرایی و طرح جلد: حسن ابراهیمی

نوبت چاپ: اول/ ۱۳۹۴ | شمارگان: ۳۰۰۰ | نسخه | قیمت: ۵۰۰ تومان

(۱) ستاد مرکزی راهیان نور/ تلفن: ۵-۸۸۳۴۶۶۶۱

(۲) فروشگاه صبر/ خیابان انقلاب/ روبروی دانشگاه تهران

پلاک ۱۲۶۶/ تلفن: ۶۶۹۵۴۱۰۸

این کتاب با حمایت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ شده است.



ستاد مرکزی راهیان نور
س-شماله‌انبارداران، امیرحسین، ۱۳۴۸
عنوان و نام پدیدآور: نوسود/ نویسنده: امیرحسین انبارداران
مشخصات نشر: تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۱۱۲ ص، ۱۱ × ۱۷ س.م.
فروست: قطعه‌ای از آسمان/ دبیر مجموعه: احمد دهقان
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۸۸-۳۴-۸

فیبو وضعیت فهرست نویسی
پادداشت: کتاب حاضر با حمایت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتشر شده است.

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۹ - خاطرات

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۹ - نوسود

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۸۸-۳۴-۸

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۸۸-۳۴-۸

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۸۸-۳۴-۸

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۸۸-۳۴-۸

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۸۸-۳۴-۸

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۸۸-۳۴-۸

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۸۸-۳۴-۸

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۸۸-۳۴-۸

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۸۸-۳۴-۸

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۸۸-۳۴-۸

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۸۸-۳۴-۸

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۸۸-۳۴-۸

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۸۸-۳۴-۸

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۸۸-۳۴-۸

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۸۸-۳۴-۸

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۸۸-۳۴-۸

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۸۸-۳۴-۸

قطعه‌ای از آسمان



امیرحسین انبارداران



ستاد مرکزی راهیان نور

مقدمه

هنگامی که در سی و یکم شهریور ۱۳۵۹ شیپور نبرد حق علیه باطل در جبهه‌های جنگ به صدا در آمد، کمتر کسی گمان می‌برد که اردوگاه‌های جنگی در پشت جبهه‌ها و جای جای منطقه نبرد، روزی زیارتگاه و خانقاه عاشقان شود. اما بلافاصله پس از خاموشی آتش توپخانه‌ها، آن پیر و مقتدای رزمندگان، در پیامی این نوید را داد و خطاب به فرزندان برومندش چنین سخن گفت: «در آینده ممکن است افرادی آگاهانه یا از روی ناآگاهی، در میان مردم این مسأله را مطرح نمایند که ثمره خون‌ها و شهادت‌ها و ایثارها چه شد. این‌ها یقیناً از عوالم غیب و از فلسفه شهادت بی‌خبرند و نمی‌دانند کسی که فقط برای رضای خدا به جهاد رفته است و سر در طبق اخلاص و بندگی نهاده است، حوادث زمان به جاودانگی و بقا و جایگاه رفیع آن لطمه‌ای وارد نمی‌سازد. و ما برای درک کامل ارزش و راه شهیدان مان

فاصله طولانی را باید بپیماییم و در گذر زمان و تاریخ انقلاب و آیندگان آن را جستجو نماییم. مسلم خون شهیدان، انقلاب و اسلام را بیمه کرده است. خون شهیدان برای ابد درس مقاومت به جهانیان داده است. و خدا می‌داند که راه و رسم شهادت کور شدنی نیست؛ و این ملت‌ها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود. و همین تربت پاک شهیدان است که تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.»

و هنوز گرد و غبار میادین نبرد فرو ننشسته بود که خیل عاشقان به سوی سرزمین‌های نور رهسپار شدند. این مسافران، می‌خواستند از تک‌تک آن لحظات بشنوند و جای‌جای مناطق را ببینند تا روح و جان‌شان با مردان مرد این دیار عجین شود و جرعه‌ای از پیاله عرفان ناب که از شهادت سرچشمه گرفته است، بنوشند. و به راستی که این دروازه‌های بهشت، امروزه خانقاه عاشقان شهادت است و زائرانش با بوی شهیدان قوت می‌گیرند.

مجموعه کتاب‌های «قطعه‌ای از آسمان» قصد دارد تا امر مقتدای عاشقان و ولی امر مسلمین را البیک گوید؛ آن‌جا که فرمودند: «منطقه بیت‌المقدس را نشان می‌دهید، یک مقدار بیابان است، معلوم است که نیروهایی بودند. این که شناسنامه این منطقه معلوم

باشد، معلوم بشود که این جا چه اتفاقی افتاده، چه شد که نیروهای مسلح به فکر افتادند که از این منطقه حملات خود را شروع کنند، چطور شد که این چهار مرحله یا پنج مرحله عملیات بیت المقدس پیروز شد، چه رنج‌هایی را رزمندگان در این عملیات متحمل شدند تا توانستند به پیروزی برسند، پیروزی چطور به دست آمد، این جا را باید آن کسی که می‌رود، بداند. برای هر یک از مناطق مهم شناسنامه درست کنید، یک شناسنامه منطقی، نه کتاب مفصل.»

مجموعه کتاب‌های قطعه‌ای از آسمان، شناسنامه تمام مناطق خاطره‌انگیز را پیش روی مخاطبان قرار می‌دهد. نویسندگان این مجموعه بر آنند تا علاوه بر ذکر مشخصات و مختصات هر مکان، با یادآوری خاطرات تاریخ‌سازان آن، مشتاقان را به آن لحظات ناب رهنمون باشند. امید که بتوان قطره‌ای از عطش زائران و مخاطبان را برآورده ساخت.

ستاد مرکزی راهیان نور

سازمان هنری و ادبیات

دفاع مقدس

فصل اول

«از مأموریتی سنگین برگشته بودم. می‌خواستم با گرفتن چند روز مرخصی، نفسی تازه کنم که برگه مأموریتی به دستم رسید. نگاهی به برگه مأموریت انداختم. در آن نوشته شده بود: «موضوع: سرکار ستوان یار خلبان احمد کروندی. منطقه مأموریت: نوسود.»

نقشه عملیاتی را از کمد بیرون آوردم و روی میز پهن کردم. نوسود را روی آن پیدا کردم. خط قرمز حائل بین نیروهای خودی و دشمن شدیداً توی ذوقم می‌زد. خودکارم را از جیبم بیرون آوردم و با خط‌های زیگزال، سعی کردم آن

خط قرمز را محو کنم. گفتم: «کی می‌شود تو آزاد بشوی، نوسود؟»

- چی شده، احمد؟ چرا با خودت حرف می‌زنی؟
شهید یحیی شمشادیان^۱ بود. گفتم: «داشتم نقشه نوسود را بررسی می‌کردم.»

یحیی ضمن گرفتن نقشه، گفت: «عملیات فقط برای گرفتن قلّه شمش^۲ است. باید طرح عملیاتی، این‌بار طوری باشد که مثل دفعه قبل خراب نشود.»

مدت زمانی تقریباً طولانی بود که عراق توانسته بود با پشتیبانی از نیروهای ضدانقلاب، بدون درگیری و تنها با یک انتقال ساده، نوسود را به تصرف درآورد. نیروهای خودی، با

۱. سرگرد خلبان یحیی شمشادیان متولد ۱۳۳۲ قصر شیرین بود که در سال ۱۳۵۲ به عضویت هوانیروز درآمد. وی همزمان با شروع غائله کردستان به مقابله با مهاجمین پرداخت و پس از انجام رشادت‌هایی عظیم، ۱۵ مهر ۱۳۶۱ در عملیات مسلم‌بن‌عقیل به شهادت رسید.

۲. در منطقه نوسود یک گردنه یا قلّه با نام شمش^۲ وجود دارد که در نقشه‌ها و اسناد گوناگون، شمشیر هم نامیده شده است. این ارتفاع در قسمت شمال‌غربی نوسود واقع شده است. به جز این، دو ارتفاع شوشمی بالا و شوشمی پایین نیز در این منطقه در کنار روستاهایی به همین نام، وجود دارد که این دو ارتفاع نیز در نقشه‌ها و اسناد مختلف، نام‌های گوناگون از جمله شمشیر بالا و شمشیر پایین دارد. این دو ارتفاع در شرق نوسود و حذفاصل این شهر با مرز عراق قرار دارند.

وجود عملیات‌های مختلف، نتوانسته بودند آن‌جا را آزاد کنند. روز بعد، ساعت ۱۲ ظهر، من و یحیی در حالی که هلی‌کوپترمان کاملاً مسلح بود، به سمت پاهو پرواز کردیم. تا این‌که پاسگاه ژاندارمری پاهو، با پرچم افراشته‌اش، ما را به استراحت خواند. لحظاتی بعد، هلی‌کوپترمان میان کوهی از گردوخاک محو شد و با آرامش روی زمین نشست. چون به درخواست فرماندار پاهو به آن‌جا رفته بودیم، لازم بود قبل از عملیات با او ملاقات کنیم. داخل راهروی فرمانداری، مردم عادی منتظر ایستاده بودند. وقتی ما را با آن هیبت دیدند، همه یک‌باره ساکت شدند. با ورود به داخل راهرو، سلامی به آن‌ها کردیم که دست‌جمعی جواب‌مان را دادند. پیرزنی گفت: «اگر شما نبودید، حالا چی به سر ما آمده بود؟»

لحظه‌ای تأمل کردم و به یاد مادرم افتادم، او با این حرفش مرا بیشتر از پیش در انجام مأموریت دلگرم کرد.

اتاق فرمانداری، اتاق کوچکی بود با یک میز چوبی رنگ و رو رفته و چند صندلی و مردی که کنار سفره‌ای کوچک در حال خوردن ناهار بود؛ نان و پنیر و سبزی. اولین جرعه از چای داغ را نوشیدیم و پرسیدیم: «آقای فرماندار کی می‌آیند؟»

مرد لبخند زد و گفت: «اگر امری دارید، بفرمایید.»
 گفتم: «طبق دستور آقای فرماندار، از هوانیروز خدمت
 رسیده‌ایم و می‌خواستیم با ایشان صحبت کنیم.»
 مرد گفت: «کاظمی، فرماندار هستم. مخلص شما ناصر
 کاظمی^۱»

با شنیدن این حرف، احساس دیگری به من دست داد.
 باورم نمی‌شد که فرماندار این چنین بی‌آلایش و خاکی باشد
 و موقع ناهار، نان و پنیر و سبزی بخورد.
 برای این که بتوانیم با منطقه بیشتر آشنا شویم، از او
 درخواست خودرو کردیم تا به نودشه برویم. شهید کاظمی
 با این درخواست موافقت کرد و گفت به علت اشراف کامل
 عراقی‌ها روی منطقه، ورود هر نوع خودرویی به جز خودروی
 غذا باعث سوءظن آن‌ها می‌شود. بهتر است با وانت غذا که

۱. ناصر کاظمی متولد ۱۳۳۵ تهران بود. وی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی به دلیل فعالیت‌های سیاسی، توسط ساواک دستگیر و به زندان افتاد. در سال ۱۳۵۸ به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست و پس از انجام فعالیت‌های گوناگون در مسیر نظام، به عنوان فرماندار پاوه و سپس فرمانده سپاه این شهر انتخاب شد. وی اقدامات فراوانی برای جذب نیروهای بومی داشت و پس از انجام سلسله عملیات‌هایی موفق، ششم شهریور ۱۳۶۱ در عملیات پاکسازی محور پیرانشهر - سردشت به شهادت رسید.

ساعت دوونیم بعدازظهر، شام شب را به نودشه^۱ می برد، برای شناسایی به آن جا برویم.

راه افتادیم. وانت با زوزه های بلند، راه خروجی شهر پاوه را در پیش گرفت و تقریباً یک ساعت بعد به نزدیکی نودشه رسیدیم. شمش، با قلّه بلندش، همچون دیواری عظیم و بلند در مقابل مان استوار ایستاده بود. احساس کردم شمش هم از این غریبه های که رویش نشسته، سخت عزا دار است. جاده با پیچ و خم های زیاد، مثل ماری تا بالای شمش می رفت و از آن طرف به سمت نوسود سرازیر می شد. اطراف جاده تا نودشه را با خاکریز بلندی پوشانده بودند که با ورودمان به جاده، دیگر هیچ چیز به جز قلّه شمش و خاکریزهای اطراف را نمی دیدیم. وانت بعد از عبور از جاده خاکی کوتاهی که از جاده اصلی منشعب می شد، وارد قرارگاه نظامی کوچکی شد. به اتفاق فرماندار، با یک دستگاه دوربین، داخل یکی از سنگرهای دامنۀ کوه شدیم و در آن جا، ناصر کاظمی وضعیت شمش را برای مان توضیح داد.

- جناب سروان، قلّه روبرو، شمش است. اگه دقت کنید،

۱. یکی از دو شهر بخش نوسود است.

سه تا ساختمان روی قله دیده می‌شود که مربوط به راهداری نوسود است. متأسفانه در سه عملیات قبلی برای گرفتن قله، این سه تا ساختمان راهداری، مانع بزرگی برای ما بودند و عراقی‌ها با تکیه به آن‌ها، جلوی پیشروی نیروها را گرفتند و چون بنای ساختمان‌ها با سنگ ساخته شده، نتوانستیم آن‌ها را منهدم کنیم. ما از شما هیچ انتظاری، جز انهدام این سه سنگر نداریم. تا زمانی که این سه ساختمان دست عراقی‌هاست، هیچ عملیاتی موفق نخواهد بود.

یحیی دوربین را به دست من داد. سه ساختمان را نگاه کردم. دامنه کوه، از پایین به بالا با شیب تندی شروع می‌شد و با زاویه‌ای تند به قله می‌رسید. در این میان صخره‌های بزرگ و پرتگاه‌های هولناک، موانع سختی بودند که در طول مسیر دیده می‌شدند. ناصر کاظمی گفت: «البته عراقی‌ها از سکوت ما بدشان نمی‌آید. ما هم تا زمانی که قله را نگرفته‌ایم، به این وضع راضی هستیم.»

یحیی بعد از بررسی ارتفاعات اطراف، از من پرسید:
«نظرت چیه؟»

گفتم: «آقای کاظمی! شما تا فردا آن سه ساختمان را روی قله نخواهید دید!»

فرماندار، با تردید، نگاهی به من کرد و گفت: «ان شاء الله.»
- جز این سه تا سنگر، چیز دیگری هم هست که با موشک
بزنیم؟

فرماندار گفت: «شما فقط این سه تا سنگر را بزنید، بقیه
کارها را خودمان انجام می‌دهیم.»

من که از بی‌اطمینانی او دلخور بودم، گفتم: «آقای
کاظمی، حیف است تا این جا که آمدیم، با مهمات عمل نکرده
به باختران برگردیم.»

گفت: «چند سنگر تیربار و دوشکا هم هست که بعداً به
شما نشان می‌دهم.»

با این که از جواب‌های فرماندار شدیداً ناراحت شده بودم؛
اما وقتی او و نیروهایش را که بی‌آلایش‌تر از خودش بودند،
دیدم، ناراحتی‌ام را فراموش کردم و در دل گفتم: «آقای
کاظمی! فردا لب‌هایت را به خنده باز خواهم کرد.»

غروب آفتاب نزدیک بود که به پاهو باز گشتیم. از فرمانداری
با باختران تماس گرفتیم تا هر چه سریع‌تر هلی‌کوپترهای
آماده عملیات را به پاهو برسانند. هنوز خورشید غروب نکرده
بود که دو فروند دیگر به ما ملحق شدند. شب، نقشه عملیات

را همراه با فرمانده و خلبان‌های دیگر بررسی کردیم و قرار شد نیروهای مستقر در نودشه، شبانه خود را به نزدیکی ساختمان‌های راهداری برسانند تا فردا صبح رأس ساعت ۵ و با شروع عملیات، مشکلی برای جابه‌جایی نیرو پیش نیاید. ساعت ۴ صبح از خواب بیدار شدیم و بعد از خوردن صبحانه، هر سه فروند به پرواز درآمدیم. من و یحیی پیشاپیش پرواز می‌کردیم. کار اصلی عملیات، با ما بود. طبق اطلاعات داده شده، نیروهای مستقر در نودشه توانسته بودند شبانه خود را تا زیر ساختمان‌های راهداری رسانده، منتظر بمانند. سوئیچ رادیو را فشردم و به یحیی گفتم: «دعا کن با این دلسردی که فرماندار نشان داد، بتوانیم این سه ساختمان را بزنیم. بیچاره فرماندار خیلی مأیوس بود.»

یحیی گفت: «مثل این که خودت هم شک داری؟»
می‌خواستم جواب یحیی را بدهم که حرفش مرا متوجه قله شمشى کرد:

– خب احمدآقا، این هم قله شمشى.

در تماس با شهید هادیان، دستورهای لازم را به او و فروند دیگر داد: «جناب هادیان، ما می‌رویم برای زدن موشک. مواظب ما باش.»

شمشی با ارتفاع هشت هزار پا (تقریباً ۲۶۰۰ متر) در مقابل مان قرار داشت و ما می‌بایست با قرار گرفتن در این ارتفاع، کمتر از دو دقیقه کار را انجام می‌دادیم. هلی‌کوپتر در آن ارتفاع، بهترین هدف برای عراقی‌ها بود. خودم را درون صندلی جابه‌جا و سه ساختمان راهداری را با دوربین ردیابی کردم. هر لحظه به قلّه کوه نزدیک‌تر می‌شدیم. هیچ جنب‌وجوشی روی قلّه وجود نداشت. مثل این بود که عراقی‌ها هنوز خواب بودند و این بهترین زمان برای حمله بود. زمانی که ساختمان وسطی راهداری را در بُرد موشک‌هایم دیدم، یحیی را صدا کردم و گفتم: «من آماده‌ام.»

با اعلام آمادگی یحیی، انگشتم را روی ماشه فشردم و فریاد زدم: «خدای...»

اما نتوانستم جمله‌ام را کامل کنم. کلمات در دهانم ماسید. بار دیگر انگشتم را روی ماشه فشردم. صدای کوچکی از سوئیچ شنیده شد، اما از حرکت موشک به سمت هدف خبری نبود. وضع بسیار خطرناکی پیش آمده بود. عراقی‌ها که تازه متوجه حضور ما شده بودند، به سمت مان آتش گشودند. هر لحظه انتظار برخورد گلوله یا موشکی را داشتیم. یحیی با پرخاش فریاد زد: «چکار می‌کنی؟»

گفتم: «موشک‌ها بیرون نمی‌آیند. نمی‌دانم چی شده؟»
 یحیی چرخش تندی کرد و با عصبانیت چیزهایی گفت.
 وقتی فکرش را کردم که نیروهای مستقر در نودشه با چه
 سختی و مشقتی خود را از آن کوه عمودی بالا کشیده‌اند و ما
 هم بی‌هیچ کاری مجبور به بازگشت شده‌ایم، سخت ناراحت
 شدم. از طرفی، وقتی چهره درهم و ناراحت فرماندار را در
 سنگر نودشه به یاد آوردم که گفت ما از شما هیچ انتظاری جز
 انهدام آن سه ساختمان نداریم، آتش به جانم می‌افتاد. خیس
 عرق بودم و سرمای شدیدی را در وجودم احساس می‌کردم.
 صدای بمی از رادیو به گوش رسید که: «پس چی شد؟ چرا
 برمی‌گردید؟»

گریه‌ام گرفته بود. نمی‌دانستم چکار باید بکنم. آن‌ها به
 امید شلیک یک موشک از طرف ما، زمان را سپری می‌کردند.
 بار دیگر صدای فرماندار را شنیدم که گفت: «چی شد بابا؟
 پس کجا دارید می‌روید؟»

هنوز گردش هلی‌کوپترها تمام نشده بود که به خودم
 آمدم و افکارم را متمرکز کردم تا مراحل فنی شلیک موشک
 را به یاد آورم. تک‌تک سوئیچ‌ها و کلیدها را نگاه کردم که

چشمم به یکی از کلیدها افتاد؛ از جای خود بیرون زده بود. با خوشحالی فریاد زدم: «یحیی برگرد. یکی از سوئیچ‌ها خاموش بود.»

و با گفتن این جمله، سوئیچ را به جای اصلی خود برگرداندم و بار دیگر با پرواز هلی‌کوپتر به سمت ارتفاع شمش، ساختمان‌های راهداری را ردیابی کردم. آتش سنگین نیروهای عراقی، لحظه‌ای قطع نمی‌شد و ما در میان بارش گلوله‌ها، به سوی قلعه شمش در پرواز بودیم. ساختمان میان دو ساختمان دیگر را ردیابی کردم و انگشتم را روی ماشه فشردم. لحظه‌ای بعد، موشک، در مقابل چشمانم، به سمت ساختمان به حرکت درآمد. شمش به لرزه درآمد. لرزشی که هیچ‌گاه فراموش نخواهم کرد. لرزشی که روح پرواز کرده از بدن سرد مرا بازگرداند و خنده شاد فرماندار را روی لب‌هایش به من نشان داد.

– فدای بر و بازوی شما، دست شما درد نکند... عالی بود. صدای فرماندار پاهو به راحتی از رادیو شنیده می‌شد. ساختمان میانی راهداری که گویی انبار مهمات بود، مثل گلی در بالای شمش شکفت و پریپر شد و در پی انفجار آن،

صدماتی نیز به دو ساختمان دیگر وارد آمد. دیگر می‌توانستیم به راحتی از سردرگمی نیروهای عراقی برای انهدام دو ساختمان دیگر استفاده کنیم. در کمترین زمان ممکن، آن‌ها را نیز مورد اصابت قرار دادیم و با خیالی راحت از منطقه عملیاتی بیرون آمدیم. دست‌هایم را رو به آسمان گرفته، خدا را شکر کردم و گریستم.

تمام عملیات ما، در زمانی حدود ۱۰ دقیقه به پایان رسید و در محل‌های قبلی خود فرود آمدیم. هنوز موتورهای خاموش نکرده بودیم که اطلاع دادند سریع به نودشه بازگردیم. وقتی علت را پرسیدیم، از تعجب نزدیک بود شاخ در بیاوریم. مسئول عملیات مستقر در پناه اطلاع داد که شمش‌ی فتن شده و آقای کاظمی برای پیشروی نیروهایش نیاز به کمک ما دارد. برایم غیرمترقبه بود که در زمانی کمتر از ۷ دقیقه، قله‌ای با آن عظمت و با وجود آن همه نیروهای عراقی، به راحتی در مقابل نیروی کوچکی متشکل از پرسنل ارتشی و بسیجی، که کمتر از ۱۵۰۰ نفر بودند، سر خم کند. از همه مهم‌تر، عزم و ارادهٔ راسخ نیروها برای پیشروی بود. تا آن لحظه نمی‌دانستیم که آقای کاظمی قصد حمله به کدام

نقطه را دارد. زمانی که به قلعه شمشی رسیدیم، در تماسی با او شنیدیم که طرح حمله به نوسود را دارد. شل شدم و از خودم پرسیدم که آیا حمله بعدی موفق خواهد بود؟ حمله‌ای که هیچ‌گونه طرح از قبل پیش‌بینی شده‌ای نداشت!

از روی قلعه شمشی، حرکت برق‌آسای بچه‌های رزمنده را به سمت نوسود می‌دیدم. در طرف دیگر قلعه، نیروهای عراقی، وحشت‌زده، سعی در جابه‌جایی و آرایش نیروهای خود داشتند. توپ‌ها و تانک‌ها از نقطه‌ای دیگر در حال حرکت بودند. اما تا آن زمان، فرصت تیراندازی پیدا نکرده بودند. کاظمی با رهبری و طراحی مدبرانه و برنامه‌ای دقیق، شب قبل از عملیات، کلیه نیروهایش را در ساعت ۲ بامداد، تا حدود ۱۰۰ متری ساختمان‌های راهداری پیش برده بود و همگی تا ساعت ۵ صبح همان جا استراحت کرده و تنها با ده دقیقه عملیات، توانسته بودند پرچم پرافتخار ایران اسلامی را بر قلعه شمشی نصب کنند.

صدای کاظمی از رادیو، دو نقطه دیگر را برای هدف به ما داد که بدون فوت وقت آن‌ها را منهدم کردیم. نیروهای عراقی

که توان مقابله با آن ارتش کوچک را نداشتند، در حالی که کلیه سلاح و مهمات خود را جا می گذاشتند، ارتفاعات غرب نوسود را برای فرار در پیش گرفتند. نیروهای اسلام هم که تازه نفس بودند و تا آن لحظه هیچ گونه درگیری نداشتند، به راحتی توانستند وارد شهر نوسود شده، کنترل شهر را در دست بگیرند. اما گویی این پیروزی بزرگ هم نتوانست تعدادی از پرسنل را راضی کند، جمعی از آنان، با تعقیب عراقی ها به داخل خاک آن ها نفوذ کرده، یکی از پاسگاه های دشمن را نیز به تصرف خود درآوردند.

ظهر همان روز - تابستان سال ۱۳۶۰ - در حالی که دست های شهید ناصر کاظمی دور گردن من و یحیی حلقه بود، داشتیم به مارش نظامی و خبری رادیو توجه می کردیم که گوینده، با صدایی رسا، چنین گفت: «شنوندگان عزیز توجه فرمایید... نوسود آزاد شد.»^۱

از پناه که به سمت مرز برویم، از مسیری پُرپیچ و خم می گذریم که به نوسود می رسد. این شهر، مرکز بخش نوسود

۱. بر فراز میمک؛ خاطرات ستوان دوم خلبان احمد کروندی، حجت شاه محمدی،

است که به سبب موقعیت جغرافیایی، سیاسی و نظامی و قرار گرفتن در نقطهٔ ثقل مرزی، همواره از اهمیت خاصی برخوردار بوده است.

نوسود یکی از شهرهای زیبای شهرستان پاوه از استان کرمانشاه در غرب ایران می‌باشد که جنگل‌های انبوه و کوه‌های سر به فلک کشیده و همیشه برفی، زیبایی آن را دو چندان کرده است. مریوان و سنندج در استان کردستان، همسایه‌های شرقی و شمالی، و قصرشیرین همسایهٔ جنوبی نوسود محسوب می‌شوند. فاصلهٔ نوسود تا پاوه حدود ۴۵ کیلومتر است و حدود ۴۲ کیلومتر با کشور عراق مرز مشترک دارد. این شهر کوچک که از حدود ۸۰ سال قبل مقر حکومت جعفر سلطان، یکی از خوانین اورامان بوده، در منطقه‌ای به لحاظ طبیعی تماشایی، در میان دو اقلیم گرمسیری و سردسیری، در ارتفاع ۱۳۱۰ متر از سطح دریا قرار دارد.

نوسود در طول تاریخ چندین بار ویران شده، اما هر بار مجدداً بازسازی گردیده است. در جنگ هشت سالهٔ عراق با ایران، این شهر به ویرانه‌ای تبدیل شد، ولی پس از بازسازی، از نظر تجارت مرزی اهمیت زیادی پیدا کرد. نوسود دارای

شهرداری و بخشداری، شامل سه دهستان و دو شهر نوسود و نودشه و چندین روستا می‌باشد. بنابر سرشماری مرکز آمار ایران، جمعیت بخش نوسود شهرستان پاوه در سال ۱۳۸۵ برابر با ۸۲۴۷ نفر بوده است.^۱

اسناد تاریخی بیانگر این موضوع است که نوسود مرکز حکمرانی و ملوک‌الطوایفی مهمی بوده و سابقه درخشان آن به دولت ماد می‌رسد و در دوران اشکانیان نیز عظمت خاصی داشته است. آیین مردم نوسود قبل از اسلام، دین ایرانیان (زردشتی) بوده که در سال ۱۸ هجری و همزمان با دیگر ایرانیان به دین مقدس اسلام گرویدند.^۲

حادثه شهریور ۱۳۲۰ که در میان شعله‌های جنگ جهانی دوم برای ملت ایران پیش آمد، یک واقعه شوم و فراموش‌نشده‌ای است که در استان کرمانشاه، به دلیل مجاورت و هم‌مرزی با دولت عثمانی، خاطره آن بسی دردناک‌تر بود. از جمله حوادث مهم آن دوران، سقوط پادگان نوسود در روز چهاردهم شهریور ۱۳۲۰ بود که وقایع خونینی را در پی داشت.^۳

۱. سایت بازار جوانرود <http://bazarchejavanrood.com>

۲. محمد فاروق یوسفی. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به: سایت بخشداری نوسود <http://bakhshdarinawsud.ir>

۳. سایت سمتا (سامانه مدیریت تبلیغات اسلامی، معاونت فرهنگی و تبلیغی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) <http://www.samta.ir>

بعد از پیروزی انقلاب، نوسود مرکز کمونیست‌ها، چپی‌ها و عراقی‌های نفوذی بود و بارها مورد تاخت‌وتاز گروه‌های ضدانقلاب قرار گرفت. شهر به یکی از مراکز مهم این گروه‌ها تبدیل شد و اکثر ساکنان آن مهاجرت کردند. کمی بعد، به دلیل موقعیت ویژه منطقه، به اشغال گروهک‌های مسلح غیرقانونی تحت‌الحمایه رژیم عراق درآمد. این رژیم، همچنین با جذب سران گروه‌های ضدانقلاب و تجزیه‌طلب، در پشتیبانی، آموزش، تسلیح و هدایت آن‌ها تلاش فراوانی داشت. در پناه، جواهرود و نوسود، از گروه‌های ضدانقلاب گرد حمایت کرد و با نفوذ دادن عناصر مزدور، دست به تخریب و ارباب زد و در تضعیف جمهوری اسلامی ایران تلاش فراوانی داشت.

امنیت نوسود یک روز پس از پاکسازی پناه، در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ تأمین شد، اما چند ماه بعد، گروه‌های تجزیه‌طلب بار دیگر این شهر را اشغال کردند و موقعیت خود را در منطقه توسعه دادند و علاوه بر شهر، مناطق وسیعی از بخش نوسود را نیز تحت سیطره خود درآوردند. جعفر جهروتی‌زاده از نیروهای اولیه و از فرماندهان لشکر ۲۷ حضرت محمد

رسول‌الله(ص) که از سال ۱۳۵۸ تا پایان جنگ تحمیلی به تناوب در کردستان حضور داشته است، از وضعیت نوسود می‌گوید:

«از مریوان که حرکت می‌کردیم، ابتدا به تته و سپس به سه‌راهی راه خون می‌رسیدیم و بعد هم سه‌راهی شهدا را پشت سر می‌گذاشتیم. آن مسیر کوهستانی که شیب تندی داشت، مستقیم به نوسود و مسیر سمت چپ به نودشه می‌رفت.

قبل از انقلاب اسلامی، نوسود شهری گمرکی به حساب می‌آمد و تا طویله و بیاره عراق جاده آسفalte داشت. گروهک‌های ضدانقلاب، مرداد ۱۳۵۸ نوسود را تصرف کردند و سپس به سراغ پلوه آمدند.»^۱

قصه نوسود اگر خاص‌ترین ماجرای مناطق کُردنشین کشورمان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تا پایان جنگ تحمیلی نباشد، قطعاً یکی از منحصربه‌فردترین آن‌ها خواهد بود؛ شهری که حتی تا پایان تجاوز بعثی‌ها از خشم و کین عناصر ضدانقلاب در امان نماند.

۱. مصاحبه نگارنده با جعفر جهروتی‌زاده

نوسود اولین رهایی خود را از چنگال ضدانقلاب، در حین حماسهٔ پلوه تجربه کرد:

«سحر ۲۸ مرداد ۱۳۵۸، کلاه‌سبزه‌های ارتش به پلوه رسیدند. چمران خیلی خوشحال شد. قبل از طلوع آفتاب، نقشهٔ حمله به نوسود را کشید. نوسود در آن شش ماه خطرناک‌ترین منطقهٔ کردستان شده بود. کنار مرز عراق قرار داشت و کمونیست‌ها و چپی‌ها و عراقی‌ها در آن جا بزرگترین مقرشان را ایجاد کرده بودند.

راه بین نوسود و پلوه بسیار پُرپیچ‌وخم و خطرناک، با کوه‌های بلند و دره‌هایی عمیق بود. قرار شد کلاه‌سبزه‌ها را بالای تپه‌های مسیر پیاده کنند و یک ستون - نیروهای سپاه پاسداران - هم از جاده برود. کلاه‌سبزه‌ها بالای کوه‌ها فرود آمدند و از بالای کوه‌ها حمله کردند. هر کسی را که در مقابل خودشان می‌دیدند، درو می‌کردند. در مسیر، کسی نمی‌توانست مقابل‌شان مقاومت کند و این، حرکت ستون را سریع‌تر می‌کرد. ساعت ده صبح، نوسود را آزاد کرده بودند.»^۱

۱. شانهٔ شم‌شی؛ پلوه، آیت معروفی، تهران، فاتحان، چاپ اول، ۱۳۹۳، صص ۱۰۵-۱۰۴.

اوایل مهر ۱۳۵۸، در حین مذاکرات هیأت حُسن نیت، دوباره ناآرامی به نوسود برگشت؛

«گردان ۱۸۲ پیاده، از تیپ ۸۴ خرم‌آباد در شهر پاوه مستقر شد و یک گروهان را به فرماندهی ستوان یکم پیاده صارم کوگانی به نوسود اعزام کرد. نوسود دوباره محل تجمع ضدانقلاب شده بود. گروهان مذکور، هم به دلیل دوری از یگان‌های تدارکاتی و هم به خاطر حضور گسترده ضدانقلاب در نوسود و مرز، شرایط دشواری داشت.

۲۱ مهرماه، مهاجمان به نوسود رسیدند. حزب دموکرات در اطلاعیه‌هایش به صراحت می‌گفت آزاد شدن شهرها بعد از جنگ سه‌ماهه و ایستادن و جنگیدن، فرصتی را درست کرد که حزب در تمام مناطق، فعالیت وسیع تشکیلاتی خود را شروع کند.^۱»

بیست و پنج روز بعد، روزگار سیاه دیگری برای شهر نوسود پدید می‌آید:

«۱۴ آبان ۱۳۵۸، پاسگاه‌های نوسود یکی یکی سقوط می‌کند و دموکرات‌ها بالاخره نوسود را تصرف می‌کنند. در

۱. شانه شمش، صص ۱۲۱ - ۱۲۰

درگیری‌های نوسود، بالگردهای عراقی هم از دموکرات‌ها پشتیبانی می‌کردند. آنان جرأت نمی‌کردند به نیروهای ارتش در منطقه نوسود تعرض کنند. از چند نفر نیروی ارتش در منطقه هم هیچ‌کاری برنمی‌آمد. سرهنگ ۲ محمدعلی ظهوری از فرماندهان ارتشی مستقر در نوسود، سعی می‌کرد در این شرایط نقش میانجی را بین سپاهی‌ها و افراد حزب به ریاست هدایتی بازی کند. بالاخره دموکرات‌ها، پاسدارها و جوانمردها را مجبور می‌کنند که شهر را ترک کنند.^۱

قصه تلخ اشغال نوسود همچنان ادامه داشت تا این‌که ارتش عراق نیز در تجاوز آشکار، در ۲۹ شهریور ۱۳۵۹، دو روز پیش از آغاز رسمی جنگ، با اجرای عملیات در منطقه نوسود، حاشیه مرزی منطقه شیخان را اشغال کرد و همکاری عوامل ضدانقلاب و بعضی‌ها باز هم ادامه یافت.

شواهد و مدارک فراوانی مبنی بر همکاری عراق و ضدانقلاب در گزارش‌ها و اطلاعات به‌دست آمده توسط رزمندگان اسلام موجود است، از جمله این سند:

«مورخه ۵۹/۸/۱۳، تیپ ۱۱۶ گارد مرزی عراق در

گزارشی به مقامات بالاتر خود می‌نویسد: نیروهای حزب منحلۀ دموکرات جبهۀ نوسود را به‌خوبی زیر نظر دارند و با نیروهای عراق همکاری لازم را دارند. این تیپ پیشنهاد کرده است که امنیت خطوط مربوط به نوسود به‌طور مستقیم به گروه‌های ایرانی (ضدانقلاب) مستقر در منطقه واگذار شود و با حزب منحلۀ دموکرات مستقر در منطقه نوسود هماهنگی بیشتری به عمل آید و به صورت گروهی با هم عملیات داشته باشند.^۱

۱. تاریخ بیست ساله پاسداری از انقلاب اسلامی در غرب کشور، کتاب پنجم، دکتر مصطفی ایزدی، جواد استکی، مسعود یاران، تهران، دانشگاه امام حسین، ۱۳۸۷، صص ۱۲۰-۱۱۹

۲

فصل دوم

فرماندهان سپاه اسلام از جمله ناصر کاظمی، محمدابراهیم همت، احمد متوسلیان، مصطفی چمران و محمد بروجردی، در کنار رزمندگان بومی منطقه نوسود، هر یک به سهم خود نقش ارزشمندی در اعتلای آن خطه مظلوم و مقاوم داشته‌اند. اما بدون تردید، شهید ناصر کاظمی در مواجهه با ضدانقلابیون و نیز بعثی‌های متجاوز مستقر در نوسود، یکی از برجسته‌ترین و مؤثرترین نیروها در این منطقه، پس از پیروزی انقلاب اسلامی تا پایان سال اول جنگ بوده است. ضمن این‌که از نقش بارز شهید محمدابراهیم همت نیز نمی‌توان

چشم پوشید. شهید محمد بروجردی، از حضور ناصر کاظمی در کردستان و نقش وی در نوسود چنین گفته است:

«اولین بار که آمد غرب، قرار شد برود فرماندار پاوه شود. برای خود او هم یک مقدار مشکل بود که این مسئولیت را قبول کند. می‌گفت: «من کاری نکرده‌ام و معلوم نیست در آن‌جا موفق بشوم.»

در ابتدا ریش خود را به صورت پرفسوری تراشید تا ضدانقلاب چیزی نفهمد. ما خودمان هم وحشت داشتیم. می‌گفتیم اگر راز او کشف شود، شاید او را شهید کنند. به هر حال، با همان ریش بزی! حرکت کرد. در آن‌جا طوری عمل کرده بود که حتی بعضی از روحانیون هم فکر می‌کردند ایشان از افراد دموکرات است.

یک بار رفته بود نوسود و مذاکراتی هم با گروهک‌ها کرده بود. مخفی‌کاری او خیلی خوب بود. علمای آن‌جا می‌آمدند اعتراض می‌کردند که این شاید از نفوذی‌ها باشد. فکر می‌کردند دموکراتی است و خلاصه ممکن است یواش‌یواش با ضدانقلاب همکاری کند. برای مذاکره به نوسود هم که رفته بود، سعی کرده بود انقلاب را معرفی کند. یعنی گفته

بود جمهوری اسلامی این است و هیچ آزاری نمی‌خواهد به شما برساند و اگر مشکلاتی دارید، بگویید. این‌ها هم که به او اشکال می‌گرفتند، مدرک نداشتند؛ فقط می‌گفتند چرا رفته و مذاکره کرده. می‌گفتند چرا فکر می‌کند ضدانقلابیون می‌توانند برگردند یا احتمالاً می‌توانند آدم‌های خوبی باشند. ایشان هم با همان اعتقاد، می‌گفت باید سعی کنیم ضدانقلاب را هدایت کنیم.»^۱

علی‌احدی، از نیروهای مدافع کردستان، از این حرکت شجاعانه ناصر کاظمی چنین می‌گوید:

«ناصر کاظمی با قاطعیت و شهامت به نوسود رفت. شهر در دست دموکرات‌ها بود و قرار بود هیأتی برای مذاکره برود. ناصر کاظمی در مسجد جامع نوسود قاطعانه از مواضع جمهوری اسلامی دفاع و گروهک‌ها را محکوم کرد؛ بدون این‌که بترسد.»^۲

۱. ناصر انقلاب، ابوالقاسم شکری، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۸۹، ص ۴۶

۲. پیشانی و عشق؛ خاطراتی از سردار سرتیپ پاسدار شهید ناصر کاظمی، بازنویسی محمدعلی قربانی، تهران، معاونت امور مطبوعاتی و تبلیغاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۸۰

رضا محمدی‌نیا، از پاسداران سپاه جوانرود، هم از این واقعه می‌گوید:

«در پاهو بودیم که خبر دادند ناصر کاظمی حرکت کرده و رفته سمت نودشه و نوسود. در سال ۵۸، مفهوم حرکت به سمت نودشه و نوسود، مانند این بود که مثلاً حضرت ابراهیم را بیندازند در کوهی از آتش؛ طوری که هر کسی از دور نگاه کند، یقین پیدا می‌کند در سوختن و خاکستر شدن او. آن زمان، منطقه در دست ضدانقلاب بود و آن‌ها وقتی یکی از افراد ما را می‌گرفتند، تکه‌تکه می‌کردند. ضدانقلاب که بعدها تسلیم شد، اعتراف کرد نمی‌دانیم چطور شد که رفتیم و خودمان حفاظت مسجد را به عهده گرفتیم. در اطراف و پشت‌بام مسجد نیرو گذاشتند؛ برای این که فرماندار تهدید نشود. او با جسارت تمام سخنرانی، و اهداف جمهوری اسلامی را بیان کرد.»^۱

«ناصر کاظمی از هر فرصتی استفاده می‌کرد تا نیروهای حزب و افراد مسلح‌شان را از جنگیدن منصرف کند. خودش

۱. پیشانی و عشق، ص ۱۲۹

درخواست مذاکره می‌کرد و با توپ پُر می‌رفت. گروهکی‌ها گفته بودند به شرطی مذاکره می‌کنیم که بدون سلاح و همراه بیایی. در اوضاع آن موقع کردستان، کسی به فکرش هم نمی‌رسید که بشود چنین کاری کرد. بچه‌ها مدام اصرار می‌کردند که این کار را نکن. به خرجش نمی‌رفت. آخر سر هم تک و تنها سوار ماشین آهوی فرمانداری شد و رفت نوسود که اتمام حجت کند. از موضع فرماندار صحبت می‌کرد و این که منطقه به آرامش نیاز دارد و زندگی امنیت می‌خواهد. به فرمانده گروهک‌ها می‌گفت شما که می‌گویید فرماندار و بخشدار را چرا از میان ما انتخاب نکردید، الان که نوسود دست‌تان است، چرا شهر این‌طوری شده؟ چرا این‌جا نظافت نشده؟ شما چه جور تشکیلاتی هستید که نیروهای‌تان کفش و لباس پاره می‌پوشند. شما که ۳۰ نفر پیشمرگ زیردست خودتان را نمی‌توانید رسیدگی کنید، به دولت جمهوری اسلامی با این بزرگی و فرمانداری و بخشداری اشکال می‌گیرید؟ خودتان بهترین لباس را می‌پوشید و پیشمرگ‌تان بدترین؟»^۱

۱. شانه شمشی، ص ۱۳۶

«ناصر کاظمی همه میز و صندلی‌های فرمانداری را جمع کرده بود گوشه اتاق و می‌گفت همه را جمع کرده‌ام تا بگویم نمی‌خواهم فرماندار جایی باشم که حتی یک روستایش دست ضدانقلاب است. تا وقتی همه جا آزاد نشود، از میز و صندلی خبری نیست. جلسه‌هایش خیلی وقت‌ها تا بعد از نیمه‌شب ادامه داشت. جلسه که تمام می‌شد، می‌گفت یادتان باشد وقت تمام شد، اما مشکلات مردم هنوز هست.»^۱

در پی اشغال نوسود توسط ضدانقلاب (قبل از تجاوز رسمی ارتش عراق)، سلسله عملیاتی برای پاکسازی این منطقه طراحی و اجرا شد. برقراری امنیت در این منطقه، بدون اتکا به نیروهای بومی و به ویژه فرهنگیان ممکن نبود. از آن‌جا که موقعیت جغرافیایی برخی روستاهای مجاور مرز عراق، خطر سوءاستفاده از آموزگاران این مناطق را دوچندان می‌کرد، در خرداد ۱۳۵۹، ناصر کاظمی فرماندار پاوه، در اطلاعیه‌ای از کارمندان دولت و به خصوص فرهنگستانی که محل خدمت آن‌ها در نوسود و مناطق اطراف بود، خواست

۱. کردستان، مردم و پاسدار شهید ناصر کاظمی، دفتر سیاسی سپاه پاسداران انقلاب

که ظرف یک هفته خود را به فرمانداری پاهو معرفی کنند. به دنبال این اطلاعیه، حدود ۴۰۰ نفر از کارمندان دولت که بیشتر فرهنگی بودند، به فرمانداری مراجعه و خود را معرفی کردند. مدتی بعد، حدود ۲۰۰ نفر از آن‌ها داوطلبانه به یک اردوی یک هفته‌ای اعزام شدند و با دیدن آموزش‌های مختصر سیاسی، اجتماعی و نظامی، برای شرکت در عملیات پاکسازی سایر مناطق آماده شدند. این حرکت ناصر کاظمی، در یادداشت‌هایش چنین منعکس شده است:

«در نوسود، ابتدا پیغامی برای مردم فرستادیم و گفتیم که اگر آزادی شهرتان را می‌خواهید، باید ظرف یک هفته به پاهو بیایید. سپس در مسجد برای آن‌ها سخنرانی کردم. صحبت‌هایم روی آن‌ها تأثیر زیادی گذاشت. در سخنرانی، وضعیت منطقه را تشریح کردم و گفتم که باید خودتان دفاع کنید، وگرنه در همین وضعیت باقی خواهید ماند.

برای آن‌ها کلاس‌های ایدئولوژی، سیاسی و نظامی برقرار کردیم و سپس به آن‌ها گفتیم که قصد داریم عملیات انجام دهیم، شما هم در صورت تمایل می‌توانید مسلح شوید و با پاسداران بومی از پاهو نگهبانی کنید. موافقت کردند. با ۱۲۰ نفر عملیات را شروع کردیم.

آن روز، برای اولین بار دو فروند میگ عراقی در هوا ظاهر شد و پس از رفت و آمد، سعی کرد پل را بزند تا نیروهایی که آن جا بودند، از بین بروند. این عمل، مسائل زیادی را روشن کرد. مردم و نیروهای بومی می‌دیدند که دست گروهک‌ها در دست رژیم عراق است.^۱

شهید علی صیاد شیرازی از مجروحیت ناصر کاظمی در ارتفاع نان‌ویژه جبهه نوسود، چنین سخن گفته است:

«رفتم روی ارتفاعی به نام نان‌ویژه. منطقه عملیاتی را خوب می‌دیدم. عملیات شروع شد. به برادر کاظمی اصرار کردم: «شما خودت جلو نرو، به عنوان یکی از فرماندهان عملیات این جا حضور داشته باش و از این جا هدایت کن.»

گفت: «نه، من با معلم‌ها پیمانی بسته‌ام و باید این پیمان را حفظ کنم. به آن‌ها گفته‌ام همه جا با شما هستم. باید با آن‌ها بروم.»

چهل تا پنجاه نفر از معلم‌ها که مسلح بودند، متشکل از سازمان رزمی، از توی رودخانه زدند به ارتفاعات و به طرف

۱. پیشانی و عشق، صص ۱۶۷-۱۶۵

دهی به نام شرکا، و از شرکا^۱ به طرف ده بالا به نام شمشیر. از شمشیر هم می‌خواستند سرازیر شوند توی درهٔ نودشه و از روی پل و جاده به طرف آبشار بروند و بعد از آبشار، به طرف نوسود.

محور پایین و محور بالا را داده بودیم به نیروهای ارتش. فرماندهٔ آن یک افسر بسیار انقلابی و متعهد از لرستان به نام شهید نقدی بود. او از پایین به طرف نوسود رفت. شهید کاظمی هم از محور سمت راست، از روی ارتفاعات به طرف نودشه حرکت کرد.

پیشروی تا صبح جالب بود. تعداد نیروهای برادر کاظمی خیلی کم شده بود، جاده هم بمباران شد و ریزش کرد. با اصرار زیاد، به صورت دستور، به شهید کاظمی گفتم: «تو دیگر حق نداری بروی.»

دستور دادم که برگردد، البته با کُد. فهمید و آمد پایین تا بیاید توی رودخانه. در آن جا نفوذی‌ها بودند و به طرف او تیراندازی کردند. سه چهار تا تیر به ریه و شکمش خورد. برادر کاظمی آن قدر از نظر روحی و جسمی با قدرت بود که

۱. در نقشه‌های کشوری، این منطقه با عنوان شرکان نامیده شده است.

از رودخانه عبور کرد. رودخانه هم آب داشت. آب برای زخم و جراحی خطرناک است. از رودخانه که عبور می‌کند، به حالت اغماء درمی‌آید. نگران بودیم شهید یا اسیر شده باشد. به سرهنگ رامتین گفتم: «باید برادر کاظمی را پیدا کنیم. برای ما ضربه بزرگی است که ایشان اسیر شود یا به شهادت برسد. می‌دانیم که از توی دره بیرون نرفته. بنابراین، یک گروه بفرست تا ایشان را پیدا کنند.»

گروه را فرستاد و خودش هم نظارت داشت. یک‌دفعه متوجه شد که برادر کاظمی پایین دره است و نمی‌تواند بیاید بالا. آن موقع‌ها وسایل و امکانات مثل بعد نداشتیم. چون رامتین نیروی مخصوص بود، سریع دستور داد از چوب‌ها کردند و با پتو یک برانکارد درست کرد. برادر کاظمی را روی برانکارد گذاشتند و چون صعب‌العبور بود، نمی‌شد حتی برانکارد را هم آورد. دستور داد او را جایی آوردند که هلی‌کوپتر را بتوانیم در هوا نگه داریم. به این ترتیب، برادر کاظمی را سوار هلی‌کوپتر کردیم.^۱

۱. ناگفته‌های جنگ؛ خاطرات سپهبد شهید علی صیاد شیرازی، تدوین احمد دهقان،

ناصر کاظمی به بیمارستان منتقل شد. او، آن لحظه‌ها را چنین روایت کرده است:

«به‌هوش بودم، اما چون چشم‌هایم بسته بود، یکی از کسانی که مرا می‌شناخت، با دیدن من گفت این آقای کاظمی است، خدا بیامرز دش، چه آدم خوبی بود. حتی این را هم شنیدم! بردندم اتاق عمل. حدود ۴۸ ساعت بی‌هوش بودم. به‌هوش که آمدم، لوله‌ای در بینی‌ام گذاشته بودند.»^۱

«در بیمارستان که بود، مردم می‌آمدند می‌گفتند ما برای سلامتی آقای فرماندار روزه گرفته‌ایم. یا مرغ و خروس نذر کرده بودند و آورده بودند بیمارستان.»^۲

محمدابراهیم همت، ظهر یکی از روزهای آخر اردیبهشت ۱۳۵۹ وارد پاه شده بود^۳ و تا همین عملیات، حدود چهار ماه همه جا کنار کاظمی بود. ناصر کاظمی وقتی در مسیر به هوش آمد، همت را جانشین خود معرفی کرد.^۴

۱. کردستان، مردم و پاسدار شهید ناصر کاظمی، ص ۶۰

۲. ناصر انقلاب، ص ۹۱

۳. همسفران؛ تحلیلی از زندگی حاج محمدابراهیم همت، رضا رئیسی، تهران، کنگره بزرگداشت سرداران شهید سپاه و ۳۶ هزار شهید استان تهران، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۲۱

۴. ناصر انقلاب، ص ۳۹۴

تا آن زمان، مردم نوسود و روستاهای اطراف، مصیبت فراوان دیده بودند. سستی و سازش کاری دولت موقت، عدم انسجام کامل ارتش و سپاه، نبودن امکانات و تجهیزات نظامی به منظور مقابلهٔ سپاه با گروه‌های تجزیه‌طلب و ضدانقلاب، و نیز تنگناهای اقتصادی و فرهنگی مردم منطقه، سبب می‌شد تا گروه‌های شورشگر و هرج‌ومرج‌طلب، خود را قیم مردم بدانند. از این رو، به خود اجازه می‌دادند در هر ساعتی از شب یا روز، دور از چشم پاسداران، وارد خانهٔ روستاییان شوند و آن‌جا را به سنگری علیه نیروهای دولتی تبدیل کنند و پس از پایان عملیات، اموال مردم را به غارت ببرند. آنان با تجاوز رسمی و اشغال شهر مرزی نوسود و بخش‌های دیگری از منطقهٔ اورامانات، چنان احساس غرور و بزرگی می‌کردند که به نظرشان می‌آمد یک دولت مستقل هستند. به همین دلیل، به خود اجازه می‌دادند جاده‌ها و ورودی و خروجی روستاها و نودشه و نوسود را مسدود کنند و از کشاورزان، پيله‌وران و خودروهایی که روزانه رفت و آمد داشتند، باج و خراج بگیرند.^۱

۱. همسفران، صص ۲۲-۲۱

ناصر کاظمی که در عملیات نخست آزادسازی نوسود به شدت مجروح شده بود، به تهران منتقل شد. رضا محمدی‌نیا از عزم جدی ناصر کاظمی برای آزادی نوسود خاطره‌ای نقل کرده است:

«خبر دادند ناصر کاظمی به نوسود رفته و مجروح شده است. شهید بروجردی به من مأموریت داد بروم و تحقیق کنم. زمانی که به پاوه رسیدم، تن مجروح او را در بیمارستان ملاقات کردم. گفت: «مسئول جهاد پاوه را که او هم مجروح شده، کمک کنید.»

و به من فهماند که جایی در منطقه پنهان شده است. عده‌ای رفتند و او را در یک غار پیدا کردند. با آن حال مجروحیت می‌پرسید: «نوسود چی شد؟» و مدام به ما می‌گفت: «باید نوسود را آزاد کنیم.»^۱

روز و روزگار گذشت. ۱۱ دی ۱۳۵۹، احمد متوسلیان به فرمانده سپاه کرمانشاه و پاوه نوشت؛ چرا دست دست می‌کنید؟ تا کی می‌خواهید بی‌رگ باشید؟ ما قسمتی از خاک عراق را هم گرفته‌ایم. شما چرا کاری نمی‌کنید؟ اگر اجازه بدهید، ما نوسود را بگیریم.

۱. پیشانی و عشق، ص ۱۵۱

تجاوز رسمی ارتش عراق به کشورمان آغاز شده بود و مردم توقع داشتند نیروهای ایرانی برای آزادی شهرهایی که عراق اشغال کرده بود، کاری نکنند. از فرماندهی کل قوا، بنی صدر، پیروزی می خواستند. محمدابراهیم همت می گوید:

«دقیقاً به خاطر دارم که ما پیش بنی صدر رفتیم و عنوان کردیم که از طریق نوسود می توانیم خیلی خوب روی مواضع عراق کار کنیم. عراق شهرهای نزدیکی به نوسود دارد. او می گفت: «من یک نفر نیرو هم به منطقه شما نمی دهم، حتی برای مقابله با ضدانقلاب. ما باید نیروی مان را در جنوب به کار بگیریم.»^۱

ناصر کاظمی همراه با محمدابراهیم همت و سایر نیروهای بومی و اعزامی از سراسر کشور، همه تلاش خود را به کار بستند تا حرف احمد متوسلیان بر زمین نماند:

«وقتی عملیات نوسود را شروع کردیم، سرهنگی به نام شهبازی مسئولیت ستاد را به عهده گرفت. او ارتش را جمع و جور کرد و با یک طرح کامل، در یک شب بارانی، در ارتفاعات شروع به عملیات کردیم. ساعت ده شب که خواستیم

۱. شانه شمش، صص ۱۷۳ - ۱۷۲

حرکت کنیم، هوا بارانی شد. من با یک گروهان ارتش و یک گروهان از بچه‌های سپاه رفتیم. بچه‌های سپاه یک دسته ۶۰ نفری بودند و ۳۰ نفر هم بومی و ۹۰ نفر هم ارتشی.

باید از یک راه ناهموار و سخت از کنار رودخانه، از یک دره بالا می‌کشیدیم. وقتی که رفتیم، به علت بارندگی و لیز بودن زمین، نتوانستیم سر وقت برسیم. وقتی هوا روشن شد که زیر هدف شمشیر رسیدیم. دیدیم اگر بخواهیم در روشنایی حرکت کنیم، تمام این ۱۸۰ نفر قتل‌عام خواهند شد. به همین خاطر، از همان جا مسیر را تغییر دادیم.

بچه‌ها را حرکت دادیم و بالا رفتیم. به کماجا رسیدیم و توانستیم در آن جا پدافند کنیم. باران شدیدی می‌آمد. از ساعت پنج صبح درگیری شروع شد و نیروهای مستقر در کله‌چنار با دموکرات‌هایی که داخل نودشه بودند، درگیر شدند و ما هم از شمشیر با کالیبر ۷۵ و خمپاره، عراق را مورد تهاجم قرار دادیم. در آن جا، از سرما کسی قادر نبود دستش را روی ماشه ببرد و فشار دهد. لباس‌های زیر هم خیس شده بود؛ حتی بیسیم‌چی هم می‌لرزید و قادر نبود حرف بزند. آن بالا که رسیدیم، پر از برف بود. هلی‌کوپتر از سرما قادر نبود برای بچه‌ها غذا، لباس گرم و پلیت بیاورد.

به خواست خدا، در ساعت ده صبح باران قطع شد و ساعت دوازده بود که دو فروند هلی کوپتر کبری و یک ۲۱۴، غذا و وسایل آوردند. عراق هم آن طرف بود، ولی شجاعت خلبان‌ها قابل تحسین بود. آمدند غذا را دادند. ما نتوانستیم مواضع آن‌جا را مستحکم کنیم. بعد از آن، توانستیم ارتفاعات مشرف بر شهر نودشه را تسخیر کنیم.^۱

یکی از رزمندگانی که در عملیات آزادسازی ارتفاعات نوسود به همراه ناصر کاظمی شرکت داشته، گفته است:

«لوایل جنگ بود و منطقه‌ای که می‌بایست در آن‌جا عملیات شود، ارتفاعات بالای نوسود بود. بسیاری می‌گفتند نیروهایی که آمده‌اند، تا به حال جنگ نکرده‌اند و نمی‌توانند با نیروهای کومله و دموکرات روبه‌رو شوند. ما که حدود ۵۰ نفر بودیم، با توکل به خدا، در ساعت ده شب حرکت خود را به صورت پیاده به طرف ارتفاعات مورد نظر آغاز کردیم. ساعت یازده صبح روز بعد به منطقه رسیدیم. وقتی حرکت کردیم، ناصر کاظمی بیمار بود و مشکل می‌توانست روی پاهایش بماند، ولی با این حال، اولین نفری بود که به سنگرهای روی

۱. پیشانی و عشق، ص ۱۰۳

ارتفاعات نوسود حمله‌ور شد. پشت سر او، نیروهایی که جنگ ندیده بودند، حمله را شروع کردند.

بعد از مدت کوتاهی، با دادن چند شهید و زخمی، منطقه آزاد شد. ارتفاع آن منطقه بسیار بالا بود و ما با سرمای شدیدی روبه‌رو بودیم. بچه‌ها نه وسیله‌ای برای گرم کردن خود و نه غذایی برای خوردن داشتند. حدود ۳۶ ساعت چیزی برای خوردن نداشتیم و به ناچار از گیاهانی که در اطراف روییده بود، استفاده می‌کردیم. سرما به اندازه‌ای شدید بود که بچه‌ها سنگرهایی شبیه قبر می‌کنند و درون آن می‌رفتند تا کمی از گزند سرما در امان باشند. بعضی تا صبح می‌دویدند تا یخ نزنند.

بعد از دو روز، امکانات و نیروی کمکی رسید و ما توانستیم حدود پانزده روز در آن ارتفاعات بمانیم. بعدها نیروهایی را که از دشمن اسیر گرفتیم، گفتند: «ما تصور می‌کردیم زیاد طاقت نمی‌آورید و از شدت سرما و گرسنگی، خودتان پایین می‌آیید. می‌گفتند گردانی به سمجی ما ندیده بودند.»^۱

۱. پیشانی و عشق، ص ۱۶۶

۳ فصل سوم

از هنگام اشغال نوسود توسط متجاوزین بعثی در شهرپور ۱۳۵۹، تا تیر ۱۳۶۰ را می‌توان مهم‌ترین و حساس‌ترین دوران منطقه نوسود در هشت سال دفاع مقدس معرفی کرد. این منطقه مرزی، اگر چه از هنگام پیروزی انقلاب اسلامی، توسط عوامل ضدانقلاب ناامن شد، اما در همان مقطع و تا قبل از آغاز رسمی تجاوز ارتش صدام، نیروهای انقلاب توانستند طی نبردهایی کوچک و محدود، با آشوب‌گران مقابله کنند. این نبردها پس از اشغال نوسود هم ادامه یافت و در نهایت، در تیر ۱۳۶۰، با انجام عملیات «روح‌الله، خمینی کبیر» به ثمر

نشست و علی‌رغم شرایط حاد کشور در تابستان آن سال، نیروهای اسلام قدرت خود را به دشمنان نشان دادند. در ادامه، ضمن بیان عملیات انجام‌شده در این منطقه، پاره‌ای از تحولات و اتفاقات مهم نوسود را در سال اول جنگ تحمیلی مرور می‌کنیم:

اولین عملیات در بخش نوسود، اول آبان ۱۳۵۹ با هدف پاکسازی پل دوآب اجرا شد. حدود ۸۰ نفر از پاسداران و پیشمرگان مسلمان گرد، بعد از دو ساعت و نیم درگیری، به هدف دست یافتند. با روشنایی هوا، ۲ هواپیمای عراقی ستون رزمندگان اسلام را بمباران کردند و نیروهای خودی مجبور به عقب‌نشینی به موقعیت قبل از عملیات شدند.^۱

با گذشت بیش از دو ماه از این عملیات که پاکسازی ناتمام نیسانه و پل دوآب را در پی داشت، دومین عملیات با نام «نروی» در ۲۴ دی ۱۳۵۹، برای تأمین پل دوآب و پاکسازی روستاهای نیسانه و نروی آغاز شد و تا سوم بهمن ۱۳۵۹ ادامه یافت. یک گروهان پاسدار و یک گروهان تکاور از

۱. اطلس راهنما ۱۱؛ پاوه در جنگ با ضدانقلاب و دفاع مقدس، محمد الهیاری، تهران، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران، چاپ اول، ۱۳۹۱، ص ۵۴

ارتش، عهده‌دار اجرای این عملیات بودند که بعد از پاکسازی نیسانه و با دستیابی به ارتفاعات نیروی، روستای نیروی را نیز پاکسازی کردند.

در پی آزادسازی نیروی و فرار گروه‌های ضدانقلاب، ارتش عراق، نوسود و ارتفاعات شمش‌ی را اشغال کرد و در مجاورت نیروهای ضدانقلاب مستقر شد. اما با تحمل بیش از ۱۵۰ کشته یا زخمی، بدون هیچ موفقیتی مجبور به عقب‌نشینی به ارتفاعات شمش‌ی شد.^۱

عملیات سوم با نام پاسگاه شیخان در ۲۴ تا ۲۶ دی ۱۳۵۹ با هدف پاکسازی منطقه عمومی شیخان انجام شد. پاسگاه مرزی شیخان که دو روز قبل از آغاز رسمی جنگ تحمیلی اشغال شده بود، منطقه امنی برای نیروهای تجزیه‌طلب به‌شمار می‌آمد.

یکی دیگر از وقایع مهم نوسود در این مقطع، حضور حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در جبهه‌های آن منطقه است. جمیل بابایی می‌گوید:

«آقا فروردین ۶۰ به پاهو آمدند. ایشان در آن زمان امام

۱. اطلس راهنما ۱۱، ص ۵۶

جمعه تهران بودند و برای بازدید از جبهه‌های نوسود آمده بودند. بنده به عنوان عضو شورای فرماندهی سپاه پاوه، به اتفاق شهید مجید حداد عادل مشاور سیاسی استاندار کرمانشاه، شهید محمد بروجردی فرمانده سپاه غرب کشور، شهید ناصر کاظمی فرمانده سپاه و فرماندار شهر پاوه، و آیت‌الله صدوقی از ایشان استقبال و همراهی‌شان کردیم. ایشان ضمن بازدید از مناطق مختلف و سرکشی به مزار شهدای پاوه، در مسجد میدان پاوه سخنرانی پرشوری کردند.^۱

چهارمین عملیات در چهارم فروردین ۱۳۶۰ با نام نودشه - یکی از دو شهر منطقه نوسود - و با هدف پاکسازی این شهر انجام شد.^۲ عملیات پنجم منطقه نوسود، «کاوه زهرا» نام گرفت و در تشریح ضرورت انجام آن باید گفت پس از پاکسازی مناطق تحت سیطره گروه‌های ضدانقلاب، نیروهای خودی به مواضع عراقی‌ها نزدیک شدند و فرصت مناسبی برای بیرون راندن اشغالگران فراهم آمد. بر این اساس، عملیات کاوه زهرا با هدف آزادسازی ارتفاعات کاوه ژال (کاوه

۱. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۸۸/۲/۲۷

۲. اطلس راهنما ۱۱، ص ۶۰

زهرا) و مرسوگ طراحی شد. در این عملیات، یک گروهان نیروی داوطلب ارتش و ۲ گروهان پاسدار شرکت داشتند. ساعت ۲ بامداد ۸ خرداد ۱۳۶۰، پاسداران بومی و اعزامی، از نقطه‌رهایی حرکت و ساعت سه‌ونیم بامداد، پس از رسیدن به دامنه‌ کاوه زهرا، پیشروی خود را به سوی قله آغاز کردند و تا ساعت ۸ صبح، هر دو ارتفاع کاوه زهرا و مرسوگ به دست نیروهای خودی افتاد. اما نیروهای ارتش عراق، با اجرای پاتک، ارتفاعات مزبور را پس گرفتند. روز بعد، گروهان کمکی سپاه مریوان به کاوه زهرا و گروهان ارتش به مرسوگ حمله و این ارتفاعات را آزاد کردند. درگیری میان نیروهای خودی و دشمن به مدت پنج روز، تا سیزدهم خرداد ادامه یافت و سرانجام رزمندگان مواضع خود را روی هر دو ارتفاع تثبیت کردند.^۱

تابستان ۱۳۶۰ که فصل متلاطم سرزمین مادر عرصه‌های گوناگون نام گرفته است، روزگار انجام ششمین و مهم‌ترین عملیات رسمی منطقه نوسود بود. در پی برکناری ابوالحسن بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا، از یک سو فضای سیاسی کشور

متلاطم شد و از سوی دیگر برای تضعیف روحیه رزمندگان و ایجاد تردید، پیش‌بینی‌هایی منتشر می‌شد مبنی بر این‌که با عزل بنی‌صدر، جبهه‌ها از تحرک خواهد افتاد و آبادان که در محاصره عراقی‌هاست، به طور کامل اشغال خواهد شد. در این وضعیت، فرماندهان سپاه در پناه که تصمیمی برای آزادی نوسود در آن زمان نداشتند، از اواخر خرداد ۱۳۶۰ برای اثبات تداوم روح مقاومت در جبهه‌ها، عملیات آزادسازی نوسود را طراحی و اجرا کردند. انتخاب نام «روح‌الله، خمینی کبیر» برای این عملیات گویای اهداف سیاسی و تبلیغاتی آن بود. اجرای این عملیات تنها چند روز پس از واقعه ۷ تیر ۱۳۶۰ که در آن ۷۲ نفر از مسؤولان ارشد ایران اسلامی به شهادت رسیدند نیز حاوی پیامی ارزشمند بود.

این عملیات، آخرین حلقه از سلسله نبردهای سال اول جنگ در بخش نوسود محسوب می‌شد. به عبارت دیگر، نبردهایی که با پاکسازی پل دوآب شروع شده و به عملیات کاوه زهرا ختم شده بود، هدف‌های واسطی بودند که با آزادسازی نوسود به غایت خود می‌رسیدند. از آن‌جا که قلعه شمش (شمشیر) مانند بام منطقه بود و دشمن با در دست

داشتن آن، بر مواضع خودی کاملاً تسلط داشت، آزادی نوسود در گرو تصرف این قله بود. به همین دلیل، در طراحی عملیات، تصرف ارتفاع ۲۲۰۰ که بلندترین قله ارتفاعات شمش‌ی است، به منزله هدف اصلی عملیات مشخص شد.

تا این هنگام، سپاهیان اسلام در عملیات‌های قبلی، تلاش زیادی برای فتح ارتفاعات شمشیر (شمشی) و به تبع آن شهر نوسود کردند؛ اما متأسفانه ناموفق بودند. فتح نوسود برای آن‌ها به رویایی مبدل شده بود. به همین دلیل، این عملیات با هدف دستیابی به این مناطق از سوی فرماندهان نظامی طراحی و به اجرا درآمد.

عملیات آزادسازی و پاکسازی ارتفاعات شهر نوسود و ارتفاعات اطراف آن، پس از حدود یک ماه شناسایی مواضع دشمن در شرق و شمال نوسود، ساعت ۴ بامداد روز یازدهم تیرماه ۱۳۶۰ همزمان با حلول ماه مبارک رمضان با نام روح‌الله آغاز شد.

پس از چند ساعت درگیری، ارتفاعات شمشیر (شمشی) به دست نیروهای خودی افتاد. با گذشت ۲۴ ساعت از استقرار رزمندگان اسلام در مواضع جدید، ارتش عراق با اجرای آتش

تهیه سنگین، پاتک خود را شروع کرد. این اقدام دشمن ناکام ماند و مجبور به عقب‌نشینی شدند. نیروهای خودی با تعقیب دشمن، مواضع دیگری را نیز تصرف کردند. بدین ترتیب تا ۱۷ تیر ۱۳۶۰، در این جبهه درگیری وجود داشت و سرانجام با تسلط نیروهای خودی بر ارتفاعات شمش و دکل نوسود، دشمن شهر نوسود را تخلیه کرد و در ارتفاعات غربی آن مستقر شد. در این عملیات، شهر نوسود، ارتفاعات شمش و دکل نوسود آزاد شد.^۱

در عملیات روح‌الله، محمدابراهیم همت و ناصر کاظمی از چهار محور و با چهار گردان پیاده پاسدار، پیشمرگان گرد مسلمان و یک گروهان توپخانه از ارتش وارد صحنه درگیری شدند. از متن گزارش‌ها و یادداشت‌هایی که آن دو در باره چگونگی این عملیات از خود بر جای گذاشته‌اند و همچنین از گفت‌وگو با بعضی نیروهای بومی و پاسداران اعزامی که در آن عملیات حضور داشته‌اند، چنین استنباط می‌شود که عملیات روح‌الله یکی از سخت‌ترین نبردهایی بوده که در آن دوره به وقوع پیوسته است.

۱. اطلس راهنما ۱۱، صص ۶۶ - ۶۴ (عملیات همزمان هوانیروز که خاطره آن در فصل ابتدایی کتاب درج شده است، مربوط به همین عملیات می‌باشد).

از آن جا که نوسود آخرین و مهم‌ترین پایگاه گروهک‌های کومله و دموکرات، و قلعه شمش‌ی حساس‌ترین دیدگاه برای نیروهای عراقی به حساب می‌آمد، آنان ناگزیر بودند آن‌چه را در توان دارند، در صحنه وارد کنند. در این عملیات، تعداد نیروهای دشمن دست‌کم ده برابر نیروهای خودی بود و آتش کامل توپخانه آنان را پشتیبانی می‌کرد. با وجود این، نیروهای خودی در ساعات اولیه نبرد، ضمن عبور از میادین مین و صخره‌های سخت، توانستند قلعه را فتح نمایند. آن‌گاه نیروهای عراقی و ضدانقلاب، پاتک‌های سنگین خود را آغاز کردند و پس از آن که سومین پاتک آنان ثمری نداشت، بمب‌افکن‌های عراقی شهر کوچک و مرزی نودشه را هدف بمب‌های خوشه‌ای خود قرار دادند و بیست تن از ساکنان شهر را به شهادت رسانده و نود نفر را نیز مجروح کردند.

در چنین شرایطی، مسیر جاده‌ای که از نودشه و نوسود به پلوه ختم می‌شد و آمبولانس‌ها در آن رفت‌وآمد داشتند، به شدت زیر آتش سنگین دشمن قرار داشت و این امر اوضاع را برای رسیدگی به مجروحان و پشتیبانی و تدارکات نیروهایی که قلعه را فتح کرده بودند، به مراتب سخت‌تر می‌کرد. نیروهای

خودی هفت شبانه‌روز مقاومت کردند تا توانستند قله را تثبیت نمایند. حضور محمدابراهیم همت در همهٔ صحنهٔ نبرد و مقاومت، تأثیر به‌سزایی در روحیهٔ رزمندگان داشت. او روزانه چندین بار خود را بالای قله می‌رساند و اوضاع را از نزدیک واری می‌کرد. در شب اول عملیات، لحظه‌ای پلک روی هم نگذاشت و تا صبح در سنگر ماند و مسؤولیت مستقیم نیروها را برعهده داشت. در آن اوضاع، می‌بایست پاسخگوی نیاز روحی و امکانات و مهمات مورد نیاز نیروها باشد؛ لذا با روحیه‌ای سرشار از ایمان، شجاعت و استقامت می‌ایستاد و با توسل به احادیث، روایات و کلامی که از دلش برمی‌آمد، با نیروها صحبت می‌کرد و به آن‌ها روحیه می‌داد. سرانجام با تثبیت قلهٔ شمشی، طلسم دو سالهٔ آزادسازی نوسود و بیرون راندن نیروهای متجاوز عراق و گروهک‌های تجزیه‌طلب و وابسته شکسته شد و همان‌گونه که آرزوی ناصر کاظمی و محمدابراهیم همت بود، رزمندگان خودی علاوه بر استقرار در مرز ایران، بر شهر طویل، یکی از مناطق کردنشین عراق، تسلط یافتند.^۱

۱. همسفران، ص ۴۶

جلال منکرسی که در مقطعی فرماندهی محور نوسود را تحت امر شهیدان همت و ناصر کاظمی برعهده داشته، می‌گوید:

«در یکی از روزهای جنگ، در ارتفاعات نوسود نیروهای ما مجبور بودند با امکاناتی بسیار کم به مصاف نیروهای دشمن بروند که این مسأله ما را نگران کرده بود. اگر بگویم آن روز امکانات ما در مقایسه با امکانات نیروهای بعث، یک به ۱۰۰ بود، گزاف نگفته‌ام. اما به هر نحو بود، نگرانی را کنار گذاشته و با توکل به خدا پا به میدان گذاشتیم و آن قدر پیشروی کردیم تا در ارتفاعات نوسود به انبار مهمات عراق رسیدیم و بدون تلف کردن وقت، این انبار را تصرف و از سلاح‌های آن استفاده کردیم.

در آن روزها، شهید همت فرماندهی سپاه پاوه را بر عهده داشت. وقتی ارتفاعات نوسود به همراه مقداری امکانات جنگی دشمن به دست نیروهای خودی تصرف شد، در داخل انبار مهمات، یک نوع موشک شرقی بود. نیروهای ایرانی با نحوه استفاده از آن موشک آشنایی نداشتند. در آن لحظه، شهید همت خطاب به هم‌زمان گفت موشک را به عقب برانند که من بلافاصله گفتم: «اگر اجازه بدهید، نیروها می‌توانند با

اندکی کار بر روی این موشک، نحوه استفاده از آن را پیدا کنند.» خوشبختانه این گونه هم شد و پس از سوار کردن موشک، آن را شلیک کردیم که با یک سنگر دفاعی رژیم بعث برخورد کرد و جان عده زیادی از آن‌ها را گرفت.^۱

تیر ۱۳۶۰ در آن تابستان سخت، نقطه عطف تاریخ نوسود است که منجر به آزادسازی شهر شد. مرور برخی اخبار مرتبط با این منطقه در این ماه از نگاه اسناد خودی و دشمن، می‌تواند مفید باشد.

سوم تیر ۱۳۶۰: با حمله جان برکفان سپاه پاسداران به مواضع دشمن در یکی از جبهه‌های نوسود، که با حمایت آتش توپخانه همراه بود، سی نفر از مزدوران بعثی کشته و چندین سنگر گروهی دشمن نابود شد.^۲

چهارم تیر: اختیارات فرماندهی کل قوا از سوی امام خمینی(ره) به تیمسار فلاحی جانشین رییس ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران تفویض شد. وی در پاسخ به سؤالات خبرنگار روزنامه اطلاعات می‌گوید: از جنوب

۱. خبرگزاری ایرنا www.irna.ir، کد خبر: ۳۰۵۷۰۷۰۵، تاریخ ۱۳۹۰/۶/۲۸

۲. تقویم تاریخ دفاع مقدس (آزادسازی نوسود)، به کوشش نبی کریمی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، تابستان ۱۳۸۸، ص ۸۷

پیش‌رفتگی شیلر تا شمال نوسود، لشکر ۲۸ پیاده کردستان به منطقه مرزی رسیده، نیروهای عراقی را از مناطق مرزی بیرون رانده، و در آستانه ورود به خاک عراق، آن هم روی هدف‌های کم‌عمق و شهرهایی مثل طویله می‌باشد. امید فراوانی داریم که ظرف چند روز آینده، نوسود را به کلی پاک کنیم. از جنوب نوسود تا شمال ازگله نیروهای ما به مرز رسیده‌اند.^۱

هشتم تیر: رزمندگان اسلام حمله نیروهای دشمن به ارتفاعات منطقه نوسود و نودشه را دفع کردند و ۳۵ نفر از قوای کفر را کشته، تعداد زیادی را مجروح و دو سنگر انفرادی و گروهی آنان را منهدم کردند.^۲

یازدهم تیر: در حمله ساعت ۴:۳۰ بامداد، ضمن این‌که ارتفاعات شمالی نوسود به تصرف نیروهای خودی درآمد، حدود دویست نفر از نیروهای دشمن کشته و ۱۵۰ نفر به اسارت درآمدند. در ضمن دو قبضه توپ ۷۵ میلی‌متری و مقادیری مهمات به غنیمت گرفته شد و در ساعت ۱۴، پاتک

۱. روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۰/۴/۴

۲. روزنامه کیهان، ۱۳۶۰/۴/۸

دشمن دفع گردید. در این عملیات، در مجموع یازده نفر از نیروهای خودی شهید و ۴۳ نفر زخمی گردیدند.^۱ سرپرست لشکر ۸۱ زرهی، ساعت ۵۵:۲۰ پنج‌شنبه گفت: عملیات آزادسازی نوسود اجرا شد و نتیجه آن بیرون راندن ارتش عراق از شهر نوسود و ارتفاعات مشرف به آن بود.

پرچم مقدس میهن عزیز اسلامی پس از گذشت بیش از دو سال اسارت شهر مظلوم نوسود و ارتفاعات آن، به دست رزمندگان پرتوان اسلام با صلابت و استواری به اهتزاز درآمد.^۲ سیزدهم تیر: در ساعت ۱۸، پاتک دشمن به مواضع نیروهای خودی در منطقه نوسود با شکست و عقب‌نشینی دشمن خاتمه یافت. تلفات دشمن در این ضدحمله زیاد بود که از آمار دقیق آن اطلاعی در دست نیست و از نیروهای خودی سه نفر شهید و بیست نفر مجروح گردیدند. ساعت ۴۰:۱۳، رزمندگان ژاندارمری دو فروند بالگرد قوای صدام را به هنگام حمله به پایگاه شیخان سرنگون کردند. بر اساس این گزارش، حدود دویست نفر از قوای دشمن در این درگیری‌ها کشته و بین ۱۵۰ تا ۱۸۰ نفر نیز به اسارت درآمدند.

۱. تقویم تاریخ دفاع مقدس (آزادسازی نوسود)، ص ۱۸۱

۲. تقویم تاریخ دفاع مقدس (آزادسازی نوسود)، ص ۱۹۳

در یک نبرد دو ساعته، رزمندگان قهرمان لشکر ۸۱ زرهی، پاسداران انقلاب اسلامی و نیروهای مردمی، ضدحمله قوای دشمن را به ارتفاعات نوسود سرکوب کردند. در این عملیات، قوای دشمن با دادن سی کشته و تعداد زیادی مجروح مجبور به عقب‌نشینی شدند. این برای سومین بار بود که نیروهای دشمن پس از تصرف ارتفاعات نوسود دست به ضدحمله می‌زدند.^۱

چهاردهم تیر: فرمانده عملیات غرب، علل پیروزی را در جبهه نوسود انسجام کامل نیروهای رزمنده سپاه پاسداران، نیروهای ارتش و نیروهای مردمی و خلبانان، هواپیمایی نیروی زمینی ارتش (هوانیروز) با برخورداری از عملیات نیروی هوایی و توپخانه نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران دانست.^۲

پانزدهم تیر: فرمانده عملیات غرب کشور اعلام داشت: در حال حاضر رزمندگان ارتش در جبهه‌های مریوان و نوسود نقل و انتقالات دشمن را در داخل خاک عراق زیر آتش دارند.

۱. روزنامه اطلاعات، ۱۳/۴/۱۳۶۰

۲. روزنامه اطلاعات، ۱۴/۴/۱۳۶۰

پاداش رزمندگان در جبهه‌ها، لبخند رضایت و شادمانه امام پس از فاجعه ۷ تیر است و امیدواریم با این پیروزی‌های چشمگیر، اندکی از اندوه امام را پس از فاجعه ۷ تیرماه کاسته باشیم.^۱

شانزدهم تیر: امروز اطلاعیه سپاه پاسداران به این شرح منتشر شد: رزمندگان اسلام در ادامه عملیات قهرمانانه خود برای بازپس گرفتن مناطق اشغالی نوسود از نیروهای صدام تکریتی، منطقه کمر ماموله را نیز از قوای کفر پاکسازی کردند. با بازپس گرفتن منطقه مذکور، رفت و آمد بین رزمندگان اسلام مستقر در مریوان و جبهه نوسود به طور کامل برقرار شد.

گزارش خبرنگار خبرگزاری پارس حاکی است، مدافعان انقلاب اسلامی کلیه ارتفاعات شمشیر را از دشمن مزدور بازپس گرفته و تا محل خانه‌های سازمانی نوسود پیشروی کرده‌اند. در عملیات بازپس گرفتن ارتفاعات نوسود و روستای دزوار که از پنجشنبه گذشته آغاز شد و تا دیشب ادامه داشت، سیصد تن از نیروهای صدام تکریتی به هلاکت رسیدند. در

این نبرد شدید، نوزده تن از جانبازان اسلام نیز شهید و مقدار قابل توجه‌ای ادوات جنگی به دست رزمندگان اسلام افتاد. همین گزارش حاکی است، تنها در مسیر راه کله شمشیر، یکی از ارتفاعات بازپس گرفته شده، ۶۲ مین ضدتانک به وسیلهٔ سلحشوران اسلام جمع‌آوری شد.^۱

هفدهم تیر: برابر اعلام ژاندارمری، امروز نیروهای خودی وارد نوسود شده و مشغول پاکسازی منطقه شدند. در این عملیات، یک سرباز و چهار پاسدار در اثر برخورد با مین به شهادت رسیدند و یک درجه‌دار و هشت پاسدار مجروح گردیدند. در ساعت ۳ بامداد، عملیات پیشروی نیروهای خودی به منطقهٔ پاکسازی شدهٔ نوسود آغاز شد و در ساعت ۷:۳۰ بامداد همان روز، اولین واحد از نیروهای خودی وارد نوسود گردید که با میادین مین برخورد کرد و مشغول خنثی‌سازی شد. دشمن به شدت نیروهای خودی را زیر آتش سنگین قرار داد. تا لحظهٔ مخابرهٔ گزارش، از نیروهای خودی هفت نفر شهید و نه نفر مجروح گردیدند.^۲

۱. روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۰/۴/۱۶

۲. تقویم تاریخ دفاع مقدس (آزادسازی نوسود)، ص ۲۶۲

صبح امروز پس از ۲۹ ماه (شهر نوسود) آزاد شد. خبرگزاری پارس مقارن ظهر امروز گزارش داد بخش مرزی نوسود در منطقه اورامانات، بامداد امروز در پی یک نبرد قاطع و کوبنده از نیروهای صدام تکریتی بازپس گرفته شد و دشمن با تحمل هفتاد کشته و تعداد زیادی مجروح مجبور به عقب‌نشینی شد. به گزارش رسیده، پس از ورود رزمندگان به بخش نوسود، افراد در قرارگاه گروهان ژاندارمری که بعد از پیروزی انقلاب از دست آن‌ها خارج شده بود، مستقر شدند و پاکسازی شهر را شروع کردند. در عملیات امروز که سه ساعت مداوم و با شدت ادامه داشت، نیروهای ژاندارمری، سپاه پاسداران، نیروهای بسیج مردمی با حمایت خلبانان هوانیروز و توپخانه ارتش شرکت داشتند. نوسود بعد از انقلاب در دست ضدانقلابیون بود و در جریان جنگ تحمیلی، عوامل حزب منحلۀ دموکرات که در این بخش مستقر بودند، آن را تخلیه کردند و در اختیار قوای دشمن قرار دادند. یک مقام عالی‌رتبۀ نظامی لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه نیز ضمن تأیید این خبر گفت: بخش نوسود و ارتفاعات آن در دست رزمندگان اسلام است و دشمن شهر را ترک کرده است و مقادیر زیادی انواع اسلحه و مهمات از

نیروهای دشمن به جای مانده است. فرمانده عملیات غرب در ساعت ۱۱:۲۳ پس از بازگشت از منطقه عملیات جنگی نوسود، ضمن تأیید خبر فوق افزود: عملیات از ساعت ۴ بامداد آغاز شد و رزمندگان اسلام کنترل ارتفاعات منطقه را در دست دارند و عملیات پاکسازی در شهر به سرعت ادامه دارد.^۱ در این روز، نامه جانشین رییس ستاد مشترک ارتش درباره آزادسازی شهر نوسود به محضر امام خمینی (ره) تقدیم شد. حضرت امام خمینی (ره) در پاسخ به نامه سرتیپ ولی الله فلاحتی پیامی را به این شرح بیان منتشر کردند. در قسمتی از این پیام آمده است:

تیمسار ولی الله فلاحتی، جانشین رییس ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران. قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يُخْزِيهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ. آزاد شدن شهر نوسود پس از تصرف ارتفاعات مشرف بر آن به وسیله رزمندگان متعهد و مؤمن و شجاع ارتش و سپاه پاسداران و ژاندارمری و دیگر رزمندگان عزیز خودی، پیروزی چشمگیری است که تقدیر و تشکر ملت مبارز ایران را

۱. روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۰/۴/۱۷

برانگیخت. مراتب تقدیر و تشکر اینجانب را نسبت به تمام مجاهدین اسلام در جبهه‌های جنگ تحمیلی و دفاع از اسلام و میهن عزیز خصوصاً فاتحان نوسود ابلاغ نمایيد. این پیروزی و دیگر پیروزی‌های آینده و گذشته، با تمام ساز و برگ بسیاری که از جانب ابرقدرت‌ها و دارودسته آنان در اختیار دشمن گذاشته شده است، پیروزی ایمان و اسلام است بر جناح کفر و پیروزی ارزش‌های انسانی است بر طاغوت. همان‌سان که در صدر اسلام جناح مؤمنین با ساز و برگ اندک و ایمان و تعهد بسیار بر جناح‌های کفر مجهز به همه نوع ساز و برگ فراوان روز و قدرت‌های شیطانی پیروز گردیدند. باید انسجام و انضباط رزمندگان اسلام به حد اعلا باشد و از اختلاف سلیقه‌ها که موجب تزلزل می‌شود، اجتناب شود که دست خدای بزرگ با جماعت و انسجام است. و اخیراً لازم به تذکر است که چون صدام شکست خود را نزدیک می‌بیند، دست به حيله‌ای عامیانه زده است و بعضی از طرفداران او نیز همان را تعقیب نموده‌اند؛ می‌گوید ماه مبارک رمضان ماه عبادت است و جنگ در آن حرام است و لازم است آتش بس اعلام شود. او و دوستان امریکایی‌اش

نمی‌دانند که ماه مبارک رمضان «شهر حرام» نیست. صدام در یکی از ماه‌های حرام علیه ما به جنگ برخاست و کسی از طرفدارانش به او اعتراض نکرد. امروز ما در حال دفاع هستیم و دفاع از کشور یکی از عبادات بزرگ است. ملت ایران می‌داند که نیروهای مسلح ما در حال بزرگترین عبادات هستند. نیروهای مسلح ما باید بدانند که پیغمبر اکرم در ماه مبارک رمضان علیه کفار جنگید. از خداوند متعال پیروزی اسلام را بر کفر و نفاق خواستارم. والسلام علی عبادالله الصالحین. ۱۸ تیر ۱۳۶۰، ۷ رمضان ۱۴۰۱، روح‌الله الموسوی الخمینی^۱.

هجدهم تیر: تیمسار ولی‌الله فلاحتی در گفت‌وگوی تلفنی با خبرنگار روزنامه اطلاعات گفت: در حال حاضر ضدانقلابیون و افراد متجاوز ارتش عراق در داخل نوسود دیده نمی‌شوند. شهر در اشغال نیروهای مسلح است. پاسگاه ژاندارمری نوسود به وسیله عناصر ژاندارمری اشغال و در آن مستقر شده‌اند. نیروی زمینی در ارتفاعات اطراف شهر نوسود و مسلط بر مناطق مرزی عراق مستقر است. در داخل نوسود، افراد

۱. صحیفه امام، جلد ۱۵، تهران، مؤسسه نشر آثار امام خمینی (ره)، عنوان: پیروزی‌های لشکر اسلام در جبهه نوسود در نبرد با نیروهای متجاوز عراق، تاریخ ۱۳۶۰/۰۴/۱۸

ژاندارمری و سپاه مشغول پاک کردن شهر از میدان‌های مین، موانع و تله‌های انفجاری و هر چیز مشکوک دیگر هستند. زیرا تعدادی از رزمندگان ما به علت برخورد با میدان‌های مین حادثاتی به وسیله عراقی‌ها و ضدانقلاب، شهید و مجروح شده‌اند. عراقی‌ها و عناصر ضدانقلاب که از شهر رانده شده‌اند، از داخل خاک عراق، ارتفاعات اطراف نوسود و شهر نوسود را زیر آتش توپخانه و خمپاره‌اندازهای سنگین دارند. نیروهای ما در نوسود ظرف امروز تقویت خواهند شد و عملیات پاکسازی همچنان ادامه خواهد داشت. مناطق مرزی شمال نوسود تا پیشرفتگی شیلر، در کنترل و تصرف نیروهای خودی است و از جنوب نوسود تا حدود عمومی باووسی و از گله، نیروهای خودی به مرز رسیده‌اند. فقط این منطقه نوسود در وسط قرار داشت که در اشغال عراقی‌ها بود و با بازپس گرفتن نوسود، ارتباط زمینی با مناطق شمالی و جنوبی تا از گله برقرار شده است که بدین ترتیب جاده مرزی مریوان - نوسود - باووسی و سرپل ذهاب در کنترل نیروهای خودی قرار می‌گیرد. به ویژه این که نوسود راه مناسبی از طریق پاهو به کرمانشاه دارد؛ در

این حال مناطق مرزی عراق را در غرب نوسود کنترل می‌کند.^۱ بیستم تیر: مبادلهٔ آتش سلاح سنگین بین نیروهای خودی و دشمن در جبههٔ نوسود به شدت ادامه دارد. همچنین در ساعت ۳ بامداد، بر اثر آتش توپخانهٔ ارتش عراق، قسمتی از ساختمان پست و تلگراف شهر نوسود منهدم شد.^۲

در پی تصرف مناطق مختلف نوسود، فرماندار اورامانات و پاوه که دیروز از جبهه به پاوه بازگشته بود، در گفت‌وگویی اعلام کرد: در عملیات رزمندگان اسلام، محل دکل مخابرات، بخشداری، پاسگاه ژاندارمری و خانه‌های سازمانی را از میدان‌های مین دشمن پاکسازی و آزاد ساختیم.

سرهنگ سیدحسین هاشمیان، فرماندهٔ عملیات مشترک پاوه نیز اظهار داشت: دشمن، استحکامات و سنگرهای محکمی در منطقه ساخته بود و آنچه موجب پیروزی ما شد، ایمان و انسجام کامل تمامی نیروها اعم از پاسداران، ارتش، ژاندارمری، نیروهای مردمی، هوانیروز و نیروی هوایی بود. تنها در یکی از ارتفاعات، نیروهای دشمن حدود هشت

۱. روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۰/۴/۱۸

۲. تقویم تاریخ دفاع مقدس (آزادسازی نوسود)، ص ۳۱۳

برابر نیروهای ما بود که در یک عملیات هماهنگ، حدود ۱۲۰ نفر از آنان به اسارت سپاه اسلام درآمدند و طی دو مرحله نبرد، ۲۷۰ نفر از آنان نیز به هلاکت رسیدند. عملیات اخیر، یک هفته به طول انجامید و در دو مرحله انجام گرفت. مرحله اول که تصرف ارتفاعات سوق الجیشی ششمی، کمر ماموله و مله هندو بود، از تاریخ ۱۳۶۰/۴/۱۱ آغاز شد و پنج روز ادامه یافت و طی این مدت نیروهای دشمن با چهار ضدحمله که تمامی آنها منجر به شکست شد، با دادن تلفاتی مجبور به عقب نشینی شدند و سرانجام شکست را پذیرفتند. طی این مرحله، انواع سلاح‌ها و مهمات و وسایل مخابراتی از نیروهای دشمن به غنیمت گرفته شد که مورد استفاده رزمندگان ما قرار گرفته است و ما به چند زاغه مهمات نیز دست یافتیم. در مرحله دوم، عملیات رزمی با تصرف ارتفاعات مشرف به شهر نوسود انجام گرفت که دیروز تپه سرباز یا تپه تانک، پاسگاه مرکزی و منطقه تأسیسات اداری در شرق نوسود توسط رزمندگان اسلام پاکسازی شد و تمامی میدان‌های مین اطراف این منطقه کشف و خنثی شد و هم‌اکنون نیز عملیات پاکسازی شهر نوسود ادامه دارد.^۱

۱. روزنامه کیهان، ۱۳۶۰/۴/۲۰

بیست و یکم تیر: در چهارمین روز باز پس گرفتن شهر نوسود از متجاوزان، از آتش سنگین دو طرف در این جبهه کاسته شد و نیروهای بعثی، مین گذاری خود را در نوار مرزی آغاز کردند. به نقل از مسؤول اتاق عملیات غرب کشور، مزدوران بعثی کلیه ساختمان‌ها، خیابان‌ها و خلاصه همه گوشه و کنار شهر نوسود را مین گذاری کرده بودند و در واقع می‌خواستند نوسود را به صورت یک شهر انفجاری درآورند، که ما با هوشیاری و دقت زیاد مشغول خنثی کردن میدان‌های مین و تله‌های انفجاری دشمن هستیم. نیروهای بعثی با از دست دادن نوسود و فرار به داخل خاک خود، مواضع توپخانه خود را نیز تا بیرون خط مرزی ایران عقب کشیدند و در سراسر نوار مرزی دست به مین گذاری زدند.^۱

بیست و دوم تیر: تبادل آتش توپخانه و سلاح‌های سنگین در جبهه نوسود همچنان ادامه داشت و رزمندگان ما به موازات تحکیم مواضع خود، عملیات پاکسازی و خنثی کردن میدان‌های مین را دنبال کردند. در ۲۴ ساعت گذشته، دشمن که تلاش‌های خود را مؤثر ندید، به نحو چشمگیری

۱. روزنامه کیهان، ۱۳۶۰/۴/۲۱

نیروهای خود را عقب کشید و بیشتر از آتش سلاح‌های سنگین استفاده کرد.

بیست‌وسوم تیر: در پی نبرد اخیر که منجر به بازپس گرفتن نوسود گردید، نیروهای صدام کیلومترها عقب‌نشینی کردند. در حال حاضر، نبرد به صورت مبادله آتش جریان دارد و به موازات آن، عملیات کشف میدان‌های مین و خنثی کردن آن نیز در جریان است. با تصرف نوسود، منطقه نودشه حالت عادی خود را بازیافته و مردم گروه‌گروه به خانه‌های خود در این بخش باز می‌گردند.^۱

بیست‌وپنجم تیر: در جلسه هیأت دولت به ریاست محمدعلی رجایی نخست‌وزیر که بیش از سه ساعت ونیم به طول انجامید، ابتدا آقای محمدعلی رجایی اخبار و مسائل سیاسی روز کشور را مطرح کرد. آن‌گاه وزیر امور خارجه ضمن بیان مسائل سیاسی بین‌المللی گفت: شهر کردنشین و مرزی نوسود که شهرهای طویله و سوسکان عراق را پیش رو دارد، بیش از این، پنج‌هزار نفر جمعیت داشت و مردم آن بیشتر از راه کشاورزی، باغداری و صنایع دستی امرار معاش می‌کردند.

۱. روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۰/۴/۲۳

شهر نوسود دارای دو بخش قدیم و جدید است. بخش قدیم آن دارای بازار و دکه‌های کوچک به هم چسبیده و خانه‌های گلی‌ای که فاقد همه چیز است و بخش جدید آن خانه‌های سازمانی و ادارات دولتی و مدارس با رنگ و روی بهتری است. در شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران نیز این شهر به تصرف بعثی‌ها درآمد. فشار و ظلم و ایجاد بزرگترین پایگاه تدارکاتی توسط گروه‌های غیرقانونی در نوسود، این شهر را از ایران اسلامی جدا ساخت و حالا درست دو سال و نیم بعد از این اتفاقات، نوسود بار دیگر به دامن اسلام و ایران بازمی‌گردد و سربازان شکست‌خورده بعثی از این شهر متواری می‌شوند. در چهره مردم روستانشین اطراف نوسود نیز شادی و شغف پر است، به قول یک پیرمرد روستایی نجار: «من پیرمرد کُرد چند سالی است نوکر افراد کومله و دموکرات هستم، آن‌ها به زور وارد خانه‌ام می‌شدند و نان زن و بچه‌ام را می‌گرفتند و بعد که بعثی‌ها آمدند، جهنم را نیز دیدم و چقدر بر ما سخت گذشت.» از حدود دوونیم سال پیش در هر گوشه و کنار و هر معبری که به نوسود می‌رسید، مزدوران داخلی کمین کرده بودند، وقتی پاکسازی برادران پاسدار و پیشمرگ شروع شد،

مردم به آن‌ها پیوستند و به تدریج افراد غیرقانونی نیز آمدند به راه راست و عفو شدند و امان‌نامه گرفتند و به آغوش اسلام بازگشتند. در جریان عملیات آزادسازی و نجات نوسود، ابتدا رزمندگان اسلام ارتفاعات حساس و نودشه را آزاد کردند. بعد از جنگ نودشه، مدت کوتاهی عملیات متوقف ماند و سپس با عزل بنی‌صدر، طرح آزادسازی نوسود به نام روح‌الله پی‌ریزی گردید. این طرح در دو مرحله انجام شد. در این جا باید از مخترار تولیخانلو^۱ یاد کرد که سرانجام بعد از سه بار زخمی شدن در آخرین حمله به نوسود به شهادت می‌رسد، روانش شاد.^۲

سی‌ام تیر: برابر اعلام لشکر ۲۸ پیاده‌سنندج، به دنبال ادامه عملیات ۲۴ ساعت قبل، ارتفاعات شرام (روبه‌روی نوسود) در داخل خاک عراق و ارتفاعات آسون (بین دزلی و نوسود) تصرف گردید.^۳

۱. از نیروهای تهرانی شهید ناصر کاظمی در فرمانداری پاوه بود. کاظمی از رشادت این جوان ۲۰ ساله بسیار گفته است. پیکرش پس از شش ماه ماندن در منطقه، در تاریخ ۱۳۶۰/۴/۲۴ در تهران تشییع، و کنار شهیدان رجایی و باهنر در بهشت زهرا به خاک سپرده شد.

۲. روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۰/۴/۲۵

۳. تقویم تاریخ دفاع مقدس (آزادسازی نوسود)، ص ۴۶۴

نیروهای اسلام با آزادسازی نوسود، قدرت خود را بر دشمن بعثی و ضدانقلاب تحمیل کردند و نشان دادند که در هر فرصتی می‌توانند به اهداف خود دست یابند. اما نگهداری این شهر، با توجه به شرایط طبیعی آن - که وضعیتی بن‌بست‌گونه داشت و داخل یک شیار واقع شده بود - و نیز استراتژیک نبودنش، در کنار هزینه‌هایی که داشت، و نیز نفوذ عناصر ضدانقلاب، چندان مورد نظر نبود و به حال خود رها شد.

ذکر این نکته ضرورت دارد که بدانیم سرتیپ ولی‌الله فلاحی جانشین رییس ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران در نامه ۱۳۶۰/۴/۱۷ خود به حضرت امام(ره)، از عدم تحکیم کامل پاکسازی شهر نوسود سخن گفته است. همچنین در گفت‌وگو با خبرنگار روزنامه اطلاعات در ۱۳۶۰/۴/۱۸ می‌گوید: «عراقی‌ها و عناصر ضدانقلاب که از شهر رانده شده‌اند، از داخل خاک عراق، ارتفاعات اطراف نوسود و شهر نوسود را زیر آتش توپخانه و خمپاره‌اندازهای سنگین دارند.»

بر اساس اسناد موجود، می‌توان نتیجه گرفت که آزادی نوسود در عملیات «روح‌الله، خمینی کبیر» در مرحله کنترل

و تصرف بوده و هنوز در مرحلهٔ تأمین نبوده و این شهر
همچنان در دید و تیر دشمنان قرار داشته است.

فصل چهارم

عملیات محمد رسول الله(ص) در سحرگاه ۱۲ دی ۱۳۶۰ از دو قسمت، با یک هدف آغاز گردید؛ هدف اصلی عملیات، شهر طویلهٔ عراق بود که در شمالی‌ترین بخش مرزی نوسود ایران قرار داشت.

قسمت نخست عملیات، اطراف شهر مریوان و پاکسازی ارتفاعات و منطقهٔ تحت پوشش سپاه مریوان تا نزدیکی نوسود و نودشه بود و فرماندهی نیروهای عمل‌کننده را احمد متوسلیان برعهده داشت. قسمت دیگر، از سمت نوسود و ارتفاعات آن شروع می‌شد و نیروهای تحت امر محمدابراهیم

همت به طرف مریوان می‌رفتند. هر دو سپاه، ضمن پاکسازی منطقه از لوٲ نیروهای متجاوز عراق و مزدوران جیره‌خوار وابسته، بنا داشتند در یک نقطه به یکدیگر پیوندند.

شهید علی صیاد شیرازی پیرامون این عملیات چنین گفته است:

«عملیات منطقه طویله، نبرد محمد رسول‌الله(ص) نام گرفت. این عملیات، یکی از زیباترین عملیات، در آن چند عملیات محدودی که داشتیم، بود. زمانش چقدر طول کشید؟ یک روز. یعنی ساعت شش و نیم صبح روز دوازدهم دی ماه سال ۶۰ آغاز شد و ساعت چهار بعدازظهر روز بعد تمام شد. ۱۳۲ نفر اسیر گرفتیم و برآورد شد که دشمن حدود هزار کشته و زخمی داده است. هشت قبضه توپ، پنجاه دستگاه خودرو و مقدار زیادی تجهیزات انفرادی هم به غنیمت گرفتیم. از ارتش، تنها سه نفر به شهادت رسیدند. نوزده نفر مجروح و هفت نفر هم گمشده و اسیر داشتیم که ممکن است این‌ها پیدا شده باشند؛ ولی آن موقع که گزارش شد، این ارقام بود. این عملیات خیلی زیبا بود. نیرو خیلی کم به کار گرفتیم، ولی از حداکثر عامل وحدت بین ارتش و سپاه استفاده کردیم.

برادر متوسلیان - حاج احمد - آن موقع در مریوان بود. ایشان از مریوان آمد و همپای تیمسار جوادى مسؤول منطقه آن جا بود. چیزی نمانده بود شهر طویلۀ در اختیار ما قرار بگیرد. ولی چون شهر در پایین دره قرار داشت و ما از ارتفاعات شمشیر و تخت آمديم، این کار صورت نگرفت. عملیات را با رمز علی (ع) شروع کرده بودیم و شاید پانزده روز تداوم داشت.^۱

محسن رضایی، فرمانده سپاه پاسداران در سال های دفاع مقدس، پیرامون عملیات محمد رسول الله (ص) می گوید:

«قبل از آغاز عملیات فتح المبين به پاوه رفتیم و از آن جا به مریوان؛ و همت و احمد متوسلیان را تشویق به انجام عملیات محمد رسول الله (ص) کردم که در نتیجه این عملیات، دید و تیر دشمن از روی جاده مرزی برداشته شد و تردد از آن جا در شب و روز برقرار گردید.»^۲

جعفر جهروتی زاده از حضورش در منطقه نوسود حول محور عملیات محمد رسول الله (ص) می گوید:

«من در کنار نیروهایی که با حاج احمد متوسلیان بودند، از

۱. ناگفته های جنگ، صص ۲۵۵ - ۲۵۴

۲. اسوه های حسنه دفاع مقدس، محسن رضایی میرقائد، تهران، نیلوفران، چاپ اول،

۱۳۹۱، ص ۱۲۴

مريوان عازم نوسود شدم. از تته و سه راهی راه خون و سه راهی شهدا گذشتیم و به منطقه مورد نظر رسیدیم. عملیات محمد رسول الله (ص) در شکل ظاهری اش برای ما موفقیت چندانی به دنبال نداشت، اما با توجه به شرایط ما و منطقه، لازم بود که انجام شود. با آن عملیات، بخش عمده‌ای از توان دشمن به جبهه‌های شمال غرب جلب می‌شد. ما اگر طویله و بیاره عراق را می‌گرفتیم، بر دشت حلبچه مسلط می‌شدیم و پس از آن، اگر دشت شیلر را می‌گرفتیم، بر ده یازده شهر عراق مسلط می‌شدیم. از اهمیت این عملیات همین بس که وقتی حاج احمد متوسلیان موظف شد تیپ جدیدی را ایجاد کند، نام آن را از همین عملیات محمد رسول الله (ص) گرفت.

وقتی قرار شد عملیات محمد رسول الله (ص) انجام شود، چنان برفی روی جاده تته به نوسود بود که عملیات یک شب به تعویق افتاد. بیشتر از سه متر برف باریده بود و همه نیروها نتوانستند خودشان را به موقع برسانند؛ صبر کردند تا همه نیروها بیایند. به لحاظ طبیعی، شرایط عجیبی بود که اگر بگویم، ممکن است خیالی تصور شود. جاده تته به نوسود بیش از سه متر برف داشت، اما با فاصله کوتاهی از جاده، در پایین آن هیچ برفی نبود و آفتاب بود.

عملیات محمد رسول‌الله(ص) فقط برای نوسود نبود. نوسود شهری تخریب‌شده در یک شیار و دره بود. ما برای برنامه‌های بعدی که لازم بود وارد عراق بشویم، به انجام آن عملیات نیاز داشتیم. ما در آن عملیات وارد شهر نوسود نشدیم؛ شاید نیروهایی که با حاج‌همت از پناه آمده بودند، وارد شهر شده باشند. نیروهای ارتش هم در آن عملیات حضور داشتند که فعالیت‌شان بیشتر در حد توپخانه بود.^۱

عملیات محمد رسول‌الله(ص) برای عراق اخطار بزرگی بود، اخطاری که آمادگی نیروهای خودی را برای عملیات در خاک عراق نشان می‌داد.

بخشی از نیروهای اسلام در این عملیات، نوسود را هم که پس از آزادسازی در عملیات «روح‌الله، خمینی کبیر» به حال خود رها کرده بودند، دور زدند، اما بنا به دلایل پیش‌گفته، لزومی به بازپس‌گیری مجدد آن شهر نبود. بخش دیگری از نیروها نیز وارد شهر طویل‌ه عراق شدند و چند تانک مستقر در آن شهر را هدف قرار دادند.

«در این عملیات، رزمندگان اسلام توانستند به بیشترین

۱. مصاحبه نگارنده با جعفر جهروتی‌زاده

اهداف تعیین شده، دست یابند. هر چند عواملی چون فقدان راه‌های ارتباطی و نیز حضور نیروهای دشمن در ارتفاعات مشرف به این مناطق، پشتیبانی از رزمندگان خط‌شکن را با مشکل مواجه ساخت و یگان‌های عمل‌کننده، نتوانستند پیروزی و فتح خود را بر مناطق آزادشده، تثبیت کنند. بنابراین به مواضع خود بازگشتند.^۱

هر چند عملیات محمد رسول‌الله (ص) جزو عملیات مهم جنگ محسوب نمی‌شود، اما از آن نظر اهمیت دارد که نخستین عملیات منظمی است که نیروهای خودی در جریان آن از مرز عراق گذشتند و وارد خاک این کشور شدند، اما روز بعد به علت عدم هماهنگی و نابسامانی در تشکیل خط پدافندی، به مواضع قبلی بازگشتند.

این آخرین حضور عملیاتی حاج‌محمدابراهیم همت در کردستان است که عهده‌دار فرماندهی بخشی از آن عملیات هم بود. بنابر گفته شهید حاج‌محمدابراهیم، بر اساس گفت‌وگوهای پراکنده، یادداشت‌های خصوصی و گزارش‌های

۱. کارنامه عملیات سپاهیان اسلام در هشت سال دفاع مقدس، ابوالقاسم حبیبی، تهران، اداره روابط عمومی و انتشارات سپاه پاسداران، چاپ پنجم، ۱۳۸۳، صص

مربوط به این عملیات که توسط وی تهیه شده، عملیات محمدرسول‌الله(ص) از پنج ماه قبل طرح‌ریزی شده بود و نیروها آمادگی کامل پیدا کرده بودند. او می‌نویسد:

«وسعت منطقه عملیاتی از نظر طول نزدیک به سی کیلومتر بود که در قسمت‌های مختلف عمق داشت. با این حال، عملیات با هماهنگی و از یازده محور انجام شد که عراق در هفت محور شکست خورد؛ یعنی منطقه تحت اشغال آن‌ها به طور کامل به تصرف نیروهای خودی درآمد. علاوه بر آن، بخشی از شهرهای مرزی کردستان عراق در زیر آتش (سلاح‌های سنگین) مای قرار گرفت.»^۱

رزمندگانی که در این عملیات حضور داشته‌اند، هنوز هم هیجان و دشواری ناشی از آن حمله را احساس می‌کنند. آنان روزهایی را به خاطر می‌آورند که ستون‌هایی به هم پیوسته از انسان‌ها، تفنگ بر دوش، بیش از پانزده کیلومتر راه صعب‌العبور را در میان سرمای طاقت‌فرسای کوهستان‌های غرب، پیاده طی کردند و خود را از ارتفاعاتی که در برخی مناطق بیش از هشت متر برف بر آن‌ها باریده بود، بالا کشیدند

۱. همسفران، ص ۷۵

و با سخت‌کوشی و همت خود، توانستند متجاوزان عراقی و مزدوران وابسته به آنان را از مناطق اشغالی عقب برانند.

در عملیات‌های انجام شده در نوسود، از جمله در همین عملیات، رزمندگان بومی منطقه، نقش ارزشمندی داشته‌اند و برخی از ایشان در حین همان عملیات‌ها به شهادت رسیده‌اند. فرزند یکی از شهیدان بومی منطقه نوسود، از نقش پدرش در مقابله با دشمنان سخن گفته است. «عمر کردبهن» روز بیستم دی ۱۳۶۰ در عملیات محمد رسول‌الله(ص) به شهادت رسیده است:

«با این‌که پدرم فرمانده عملیات‌های منطقه بود، اما همیشه ابتدا خودش برای انجام عملیات به شناسایی می‌رفت. اما بار آخر، عملیات به صورتی بود که بدون شناسایی منطقه به آنجا اعزام شدند. دستور انجام عملیات به یک‌باره صادر شد و آن‌ها انگار فرصتی برای شناسایی نداشتند. ۱۹ نفر بودند که برای دفاع از پناه و ایران به منطقه نوسود رفتند. دشمن، دسته آن‌ها را قیچی کرد و همگی در آن عملیات شهید شدند. تا مدتی پیکرهایشان در آن منطقه مانده بود. مدتی بعد، پیکر شهدا به خانه‌هایشان بازگشت. وقتی پدرم

را آوردند، تمام نودشه از خانه بیرون آمده بودند. جای ۲۰ گلوله روی تنش، پیراهنش را پاره پاره کرده بود. آن پیراهن را هنوز هم مادرم نگه داشته است. حتی بعدها از سپاه آمدند و آن پیراهن را برای موزه دفاع مقدس از مادرم خواستند، اما او تصمیم گرفته بود آخرین پیراهن پدر را پیش خودش نگه دارد.^۱

حسین فریدی، از حضور در منطقه نوسود و عملیات محمد رسول الله (ص) خاطراتی دارد:

«اولین بار، دوم آذر ۱۳۶۰ به عنوان نیروی بسیجی به پاه اعزام و در ارتفاعات مشرف به نوسود مستقر شدم. اسفندماه، عملیات محمد رسول الله (ص) در آن منطقه آغاز شد. فرمانده سپاه پاه هم شهید همت بود که عملیات را به همراه برادر بزرگترش فرماندهی می کردند.

در این عملیات، ارتفاعاتی، و نیز شهرک طویلۀ عراق را تصرف کرده و به پایگاه خود بازگشتیم. قبل از آن، ما در ارتفاعاتی در منطقه نوسود بودیم که (شهید) ثانی قوامی را دیدم. او از مرخصی شهری برگشته و در حال آمدن به بالای

۱. همشهری محله (منطقه ۴ تهران)، ۱۳۹۳/۱۱/۸.

ارتفاعات و نزد ما بود. او رفته بود به مرخصی تا غسل شهادت بکند و در حالی که چهره‌ای بشاش، خنده‌رو و نورانی پیدا کرده بود، لبخند زنان بالا می‌آمد که گلوله خمپاره دشمن، جلوی پایش اصابت کرد و او به زمین افتاد.

من و چهار نفر از دوستان، بلافاصله برانکارد را برداشتیم و به سمت پایین رفتیم. آن روز تمام ارتفاعات پر از برف بود و ما این مسیر را در حالی طی می‌کردیم که تا کمر توی برف فرو رفته بودیم. خواستیم او را بلند کنیم و از آن محل انتقال بدهیم، اما روی برف‌ها امکان بلند کردن او نبود، بنابراین، دو نفری دست و پایش را گرفتیم و از روی برف‌ها، او را به سمت پایین ارتفاعات کشیدیم

هیچ وقت یادم نمی‌رود؛ وقتی که به پایین ارتفاعات رسیدیم، روی برف‌ها و مسیری که او را به پایین کشیده بودیم، از خون او سرخ شده بود. به پایین ارتفاعات که رسیدیم، خون زیادی از او رفته و پهلویش پاره شده بود. یعقوب قاسمی که همراه من بود، گفت: «حسین، انگار ثانی قوامی می‌خواهد چیزی بگوید.» گوش‌هایم را نزدیک لب‌هایش بردم. در حالی که به سختی نفس می‌کشید، به قاسمی اشاره کرد و گفت: «بر مشامم می‌رسد هر لحظه بوی کربلا را بخوان.»

یعقوب قاسمی هم یک مَهر کوچک از جیش بیرون آورد و گذاشت روی لب‌های ثانی قوامی و در حالی که اشک چشم‌هایش جاری بود، شروع کرد به خواندن شعرِ بر مشامم می‌رسد هر لحظه بوی کربلا، بر دلم ترسم بماند آرزوی کربلا... یعقوب، شعر را با سوز و آه عجیبی می‌خواند و این در حالی بود که ثانی قوامی آرامش خاصی پیدا کرده بود.

در همان حال، با امکاناتی که به همراه داشتیم، پهلوی او را بستیم و پس از عبور از زمین‌های گلی و سنگلاخی، او را به درمانگاه منتقل کردیم. به درمانگاه که رسید، در حالی که هنوز خنده بر چهره داشت، با این دنیا وداع کرد.^۱

شاید امروز در ارزیابی حوادث تاریخی آن زمان کردستان، این عملیات یک اقدام به‌ظاهر کم‌اهمیت در مسیر تاریخ دفاع از انقلاب تلقی شود، اما فراموش نکنیم، یکی از ثمرات مهم عملیات محمد رسول‌الله(ص) این بود که زمینه کشف و ارتباط بسیاری از فرماندهان بزرگ جنگ تحمیلی که در مریوان و پاوه حضور داشتند، فراهم آمد. عملیات محمد

۱. حسن شکیب‌زاده. بنگرید به: پایگاه اطلاع‌رسانی امیران، سرداران و سه‌هزار

شهید استان قزوین <http://khatesorkh.ir>، ۱۳۹۰/۱۰/۳

رسول‌الله(ص)، رمز و رازی در روح و جان حاضران در آن پیکار به جا گذاشت که به نحوی عامل نام‌گذاری تیپ ۲۷ حضرت محمد رسول‌الله(ص) شد. بعدها شهید حاج‌عباس کریمی حین سخنرانی خود در مراسم چهلم شهادت حاج‌همت چنین می‌گوید:

«کاروانی بودیم از سپاه مریوان، پاه و همدان که به قصد تشکیل تیپ محمد رسول‌الله(ص) عازم خوزستان شدیم. عهد بستیم تا فتح جنگ و پیروزی نهایی و دادن آخرین قطرات خون خود، انقلاب و اسلام را یاری کنیم و جبهه را ترک نکنیم. همگی سوگند خوردیم تا به عهد خود وفا کنیم و در مقابل کفار بایستیم و بجنگیم.»^۱

کمی بعد، کاروانی از فرماندهان و نیروهای سپاه مریوان و پاه، برای شرکت در عملیات فتح‌المبین و تشکیل یک تیپ جدید، به حرکت درآمد. کاروان یک روز تمام در راه بود و شبانه وارد دزفول شد. در آن ایام، دشمن مناطق عمده‌ای از خوزستان را اشغال کرده بود و در طول شبانه‌روز، دزفول را با توپ، موشک و بمب‌افکن‌های خود هدف قرار می‌داد. نیروها

در یک خانه بزرگ که سپاه دزفول در نظر گرفته بود، مستقر شدند. یکی دو روز بعد، با پیوستن (شهید) محمد بروجردی و گروه دیگری از نیروهای اعزامی از تهران به آن جمع، برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری برای راه‌اندازی و سازماندهی تیپ مورد نظر آغاز شد. خاطره شیرین و ماندگار پیروزی نیروهای مشترک در عملیات بزرگ محمد رسول‌الله(ص) که پیش از آن در محور نوسود - مریوان، توسط اغلب نیروهای حاضر در آن جلسه کسب شده بود، سبب شد نام مبارک حضرت رسول‌الله(ص) عنوان پیشنهادی گروه برای تیپ نوپای آنان شود که پس از تصویب، این نام برگزیده شد. این تیپ که بعدها نام لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) را به خود گرفت، یکی از نام‌آورترین یگان‌های سپاه در دوران دفاع مقدس بود.

۵ فصل پنجم

سال ۱۳۶۶ تحولات مهمی در جنگ رخ داد که موجب ورود عوامل جدیدی به صحنه شد. پس از توقف پیشروی‌ها در جبهه جنوب، سپاه پاسداران میدان اصلی نبرد را از جبهه جنوب به جبهه غرب تغییر داد و عملیات متعددی را در این جبهه اجرا کرد که آخرین و مهم‌ترین آن‌ها والفجر ۱۰ بود. این عملیات از یک سو آخرین گام در راستای استراتژی تعقیب متجاوز در جبهه شمالی، و از سوی دیگر زمینه‌سازی برای پایان پیروزمندانه جنگ بود.

برای انجام این عملیات گسترده زمستانی سال ۱۳۶۶،

منطقه عمومی حلبچه انتخاب شد، که علاوه بر اهداف سیاسی، سه هدف عمده نظامی نیز مورد نظر بود. اما مهم‌ترین بخش این عملیات به لحاظ موضوع مورد بحث ما در این کتاب، به وضعیت نوسود مربوط می‌شود.

نوسود که از سال ۱۳۵۸ به اشغال ضدانقلابیون تحت‌الحمايه متجاوزین بعثی درآمد، در مقاطعی آزاد شد، اما همه این آزادسازی‌ها نتوانست تأمین لازم را از سوی نیروهای اسلام به دنبال داشته باشد. لذا با توجه به تمرکز فرماندهان جنگ بر جبهه‌های جنوب، نوسود پس از آخرین آزادی در تیر ۱۳۶۰ در عملیات «روح‌الله، خمینی کبیر»، به دلایل متعددی و از جمله نفوذ پی‌درپی عوامل ضدانقلاب به حال خود رها شد.

در این مقطع، گروهک‌های مزدور که در شهر رخنه کردند، با پشتیبانی رژیم بعثی عراق به جنایات خود ادامه می‌دادند. عبدالله حسن‌زاده یکی از شهروندان نوسود، ضمن نقل خاطره‌ای، خباثت اشغالگران شهرش را این‌چنین تعریف می‌کند:

«ضدانقلاب از خدا بی‌خبر، پسر را شهید کردند و

جنازه‌اش را که با مواد منفجره تله‌گذاری کرده بودند، سه شبانه‌روز در ارتفاعات شهر نگه داشتند. وقتی رفتیم جنازه‌اش را بیاوریم، فکر کردیم شاید مواد منفجره عمل کند و آسیب ببینیم. به همراهانم گفتم: «همین‌گونه ره‌ایش کنید، من این پسر را به خاطر اسلام و امام خمینی داده‌ام.»

بستگان همراهم اصرار کردند و گفتند اگر آن پیکر را در همان حال رها کنیم، مادرش ناراحت می‌شود. گفتم: «یک چوب را داخل کفنی می‌گذارم، به خاک می‌سپارم و می‌گویم جنازه‌اش را دفن کردم.»

دوستان قبول نکردند. گفتم در کنار پیکر پسر قبری آماده کردند و شهیدمان را همان‌جا دفن کردیم، با همان لباس‌هایی که وسایل انفجاری همراهش بود. الان داخل قبر فرزند شهیدم، یک زاغهٔ مهمات هم چسبیده به پیکرش وجود دارد.^۱

اسکندر طالبی از پاسداران بومی استان کرمانشاه که در هشت سال دفاع مقدس به تناوب در منطقهٔ نوسود حضور داشته، در

۱. تاریخ بیست‌سالهٔ پاسداری از انقلاب اسلامی در غرب کشور، کتاب ششم: نتایج و دستاوردها، دکتر مصطفی ایزدی، جواد استکی، مسعود یاران، تهران، دانشگاه امام

این باره می گوید:

«از سال ۱۳۵۸ تا اسفند ۱۳۶۶ نیروهای بعثی بیشتر در نقاط مرزی نوسود حضور داشتند و ضدانقلاب مستقر در شهر نوسود را حمایت می کردند. نوسود در همهٔ این سال ها - به جز مقاطعی بسیار کوتاه - در اختیار گروه های ضدانقلاب از جمله کومله و دموکرات بود. در این مدت، عده ای از مردم هم در نوسود زندگی می کردند. شهر، تحت نظارت نظام جمهوری اسلامی نبود و از حکومت کشورمان ارتزاق نمی کرد. این وضعیت تا اسفند ۱۳۶۶ و هنگام عملیات والفجر ۱۰ ادامه داشت. به تعبیری می توان گفت با توجه به فعالیت ماشین جنگی کشورمان در بقیهٔ مناطق و از جمله جنوب، خود شهر نوسود از نظر استراتژیکی اهمیتی نداشت و ایران تقریباً این شهر را رها کرده بود. نوسود حالتی بن بست گونه داشت و به کار نمی آمد. از طرفی ضدانقلاب هم توان بسیاری را برای حفظ آن به میان آورده بود. تا قبل از عملیات والفجر ۱۰ حتی جاده های منتهی به نوسود هم ناامن بود و تردد به سختی انجام می شد.»^۱

۱. مصاحبه نگارنده با اسکندر طالبی

تحرک نیروهای اسلام برای انجام عملیات، دشمن را تا حدی هشیار می‌کند. گزارش دیگری حاکی است که روز ۲۳ اسفند ۱۳۶۶، یعنی یک روز قبل از آغاز عملیات والفجر ۱۰، حزب دموکرات ایران با هماهنگی ارتش عراق حدود ۷۰۰ تا ۸۰۰ نفر از عناصر عملیاتی خود را به منطقه دره تفی در خاک عراق و روبه‌روی شهر نوسود ایران متمرکز کرده است.^۱

عملیات والفجر ۱۰، ساعت ۲ بامداد ۲۴ اسفند ۱۳۶۶، با رمز مبارک «یا محمد بن عبدالله (ص)» آغاز شد. موفقیت‌ها و پیشروی‌های رزمندگان باعث شد تا روز بعد، از سوی فرماندهان جنگ مستقر در منطقه تصمیماتی اتخاذ شود که باز شدن جاده نوسود - بیاره یکی از این تصمیمات بود. باز شدن این جاده سبب توفیقاتی می‌شد؛ از جمله این که انتقال تجهیزات و دسترسی به جاده‌های منطقه بهتر و سریع‌تر انجام می‌شد. با این رویکرد، اصلی‌ترین مأموریت شب دوم عملیات، باز شدن جاده عقبه نوسود تعیین شد. قرارگاه ثامن‌الائم می‌بایست با اجرای یک مانور، ضمن تصرف ارتفاعات مسلط

۱. روزشمار جنگ ایران و عراق، کتاب پنجاه و چهارم: عملیات والفجر ۱۰، بمباران شیمیایی حلبچه، فشار جهانی به ایران برای پذیرش قطعنامه ۵۹۸، یدالله ایزدی، تهران، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران، چاپ اول، ۱۳۹۲، ص ۹۷۲

بر جادهٔ نوسود - بیاره، باز کردن عقبهٔ این منطقه را انجام می‌داد. این جاده نقش برجسته‌ای در دستیابی به اهداف و موفقیت عملیات والفجر ۱۰ ایفا کرده است.

مأموریت پاکسازی جادهٔ نوسود - طویل - بیاره تا ساعت ۱۰ صبح ۲۶ اسفند به پایان رسید و پس از آن، پاکسازی ارتفاعات مشرف به شهرهای نوسود ایران و طویل عراق به‌طور کامل انجام شد و نیروهای قرارگاه ثامن‌الائمه با تصرف پایگاه‌های دشمن در نقاط مهم ارتفاعات مستقر شدند. حتی نیروهای عراقی در مکالمات خود، استقرار رزمندگان ایران را در آن ارتفاعات تأیید می‌کنند.

این تسلط بر ارتفاعات، باعث شد ضدانقلاب مستقر در نوسود در محاصره افتاده و فرار را بر قرار ترجیح دهد. بدین ترتیب بدون این‌که آزادسازی نوسود در میان اهداف اصلی عملیات باشد، این شهر از لوٲ وجود دشمنان پاک شد. با توجه به باز شدن جادهٔ نوسود، بنا به دستور فرماندهی عملیات، محور پناه - نوسود عقبهٔ اصلی برای انتقال مجروحان در نظر گرفته شد.

نامناسب بودن جاده‌های شمالی منطقهٔ عملیاتی، و کندی

حرکت وسایل نقلیه در ارتفاعات این منطقه، مسؤولان را به این نتیجه رساند که مردم مناطق شمالی آزادشده عراق هم، از محور نوسود به اردوگاه‌های داخلی منتقل شوند. بدین ترتیب جاده نوسود - بیاره، محور اصلی انتقال این مردم شد. در گزارش منتشر شده از روز ۲۸ اسفند ۱۳۶۶ می‌خوانیم: «انتقال مردم بمباران‌شده حلبچه، خرمال، دوجيله و روستاهای اطراف، از صبح امروز از مسیر جاده نوسود - بیاره به‌طور فعال آغاز شده و فرستادن تعداد زیادی اتوبوس، کامیون و بالگردهای هوانیروز موجب سرعت بیشتر کارها شده است و اهالی منطقه نیز در دسته‌های گوناگون، پیاده و گاه با خودروهای شخصی یا هر وسیله دیگری مانند تراکتور، از طریق این جاده به طرف مرز ایران در حرکت هستند.»^۱

در چنین شرایطی، شهر نوسود نیز به‌طور کامل از زیر چتر حمایتی نیروهای بعث خارج شد. قبل از آغاز عملیات، نیروهایی از شاخه حزب دموکرات کردستان ایران در نوسود و جاده‌های عقبه آن مستقر شده بودند که پس از مراحل دوم و سوم عملیات، آنان و سایر نیروهای ضدانقلاب مستقر در

۱. روزشمار جنگ ایران و عراق، کتاب پنجاه و چهارم، ص ۲۳۷

نوسود عقبه خود را از دست داده، مجبور به ترک شهر شده، یا به هلاکت رسیده و یا به اسارت رزمندگان اسلام درآمدند. حسین علایی از فرماندهان هشت سال دفاع مقدس در این زمینه چنین گفته است:

«در مسیر اجرای عملیات والفجر ۱۰، شهر نوسود که در کنترل حزب دموکرات بود، با تسلیم شدن ۶۰۰ نفر از آن‌ها به تصرف نیروهای اسلام درآمد.»^۱

اسکندر طالبی وضعیت این روزهای شهر نوسود را چنین ترسیم کرده است:

«در چنین وضعیتی، شهر نوسود برای گروه‌های ضدانقلاب مستقر در آن ناامن شد و از هم پاشیدند و به مناطق گردنشین عراق گریختند. هر چند که پس از آن، گاهی به صورت گروهی به نوسود حمله‌ور شده و ضرباتی را وارد می‌کردند، اما دیگر در شهر حضور نداشتند.

بعد از عملیات والفجر ۱۰، پس از آزادی کامل و همیشگی نوسود از دست افراد ضدانقلاب تحت‌الحمایه نیروهای بعثی

۱. روند جنگ ایران و عراق، دکتر حسین علایی، جلد ۲، تهران، مرز و بوم، چاپ

عراق، به این شهر رفتم. شهر مُرده و ساکت بود. ظاهراً نوسود هنوز از بابت حضور متمادی متجاوزین احساس خفگی داشت. البته چند سال بعد هم به نوسود سفر کردم که این بار طراوت و شادابی استقرار نظام مقدس جمهوری اسلامی در آن شهر به جان می‌نشست و دیگر خبری و اثری از ضدانقلابیون نبود.^۱

رزمندگان اسلام نیمه‌شب ۲۷ اسفند، در مرحلهٔ چهارم و پنجم عملیات، پس از تثبیت مناطق آزادشده، توانسته بودند شهر مرزی و کردنشین نوسود را که بیش از ۷ سال زیر سلطهٔ دشمن قرار داشت و بغداد آن را به عنوان پایگاهی برای ضدانقلابیون و منافقین وابسته تبدیل کرده بود، از تیررس دشمن خارج و تأمین آن را به‌طور کامل مهیا سازند. با استقرار کامل نیروها در شهر نوسود، موفق شدند دو شهر نظامی طویله و بیاره و بیش از ۸ روستای اطراف آن در نزدیکی نوار مرزی را آزاد کنند.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای همزمان با عملیات والفجر ۱۰ در روزهای پایانی اسفند ۱۳۶۶، در منطقهٔ عمومی حلبچه حاضر شدند:

۱. مصاحبه نگارنده با اسکندر طالبی

«این حضور در ارتفاعات شندروین عراق بود که حدود ۳۶ ساعت قبل از آن به تصرف نیروهای سپاه درآمد. قرار بود نیروهای سپاه برای حفظ منطقه، قرارگاهی در این ارتفاع تأسیس کنند. سوار بر خودرو، از پایین به سمت ارتفاعات حرکت کرده بودیم - زیر آتش توپخانه و بمباران هواپیماهای دشمن - به ارتفاعات رسیدیم. همین که از ماشین آمدیم پایین، یک هلی کوپتر بل ۲۰۶ که می خواست در آن منطقه به زمین بنشیند، توجه مان را جلب کرد. با خودمان گفتیم در این شرایط ناامن آسمان، چه کسی با هلی کوپتر آمده؟ منتظر بودیم سرنشینان آن بیرون بیایند تا به سرعت آن‌ها را منتقل کنیم، مبادا هلی کوپتر توسط هواپیماها هدف قرار بگیرد. دیدیم یک برادر جانباز با دو عصا در زیر بغل و یک پای قطع شده، از هلی کوپتر پیاده شد و پس از او، یک نفر با لباس سپاه آمد که متوجه شدیم آیت الله خامنه‌ای است که آن زمان رئیس‌جمهور و رئیس شورای عالی دفاع هم بودند. فکر می‌کنم ایشان برای استفادهٔ بیشتر از وقت با هلی کوپتر آمده بودند.

همگی سریع سوار ماشین شدیم و به سمت محل تأسیس

قرارگاه حرکت کردیم. جدا از مسیر حرکت ما، دشمن، کل منطقه را با بمب‌های معمولی و شیمیایی هدف قرار می‌داد. به محل ساخت قرارگاه رسیدیم. قرار بود سوله‌ای در محل یک شیاری که از امنیت بیشتری برخوردار بود، ساخته شود که هنوز این اتفاق نیفتاده و فقط توانسته بودند چند چادر برپا کنند. حضرت آقا از ماشین پیاده شدند. نیروهای سپاه مشغول حفر سنگر برای نصب سوله بودند. از زیر یکی از چادرها، پتویی آوردند و روی یکی از سنگرهای نیمه‌کاره انداختند تا آیت‌الله خامنه‌ای روی آن بنشینند. هواپیماها مدام بمباران می‌کردند. نگران بودیم. همه جای منطقه عمومی حلبچه داشت بمباران می‌شد. حتی مشخص بود که خود شهر حلبچه هم بمباران شیمیایی می‌شود.

حضرت آقا از مشاهده این وضع ناراحت بودند؛ چون علاوه بر نیروهای ما، مردم بی‌گناه حلبچه هم قربانی می‌شدند. به همین خاطر، دستور اکید صادر کردند که سپاه هر چه سریع‌تر مردم حلبچه را تخلیه کند و آن‌ها را به سرعت برای مداوا به پشت جبهه منتقل کند. در واقع ایشان در آن موقعیت، اولویت کار سپاه را بر انتقال مجروحان و مصدومان

مردم حلبچه قرار دادند. ایشان حدود هشت یا نه ساعت در آن ارتفاعات حضور داشتند و بعد سوار هلی کوپتر شدند و رفتند.^۱

کمی بعد، جنگ تحمیلی پایان یافت. مردم شهرهای مرزنشین به خانه و کاشانه خود بازگشتند و نوسود نیز دوباره رونق یافت. امروز هر کس که پا به این شهر زیبا می‌گذارد، با شهری روبه‌رو می‌شود که خیلی تغییر یافته است. نوسود، لمیده بر دامنه شمشیرکوه، همچنان سرافراز و استوار است.

منابع:

۱. اسوه‌های حسنه دفاع مقدس، محسن رضایی میرقائد، تهران، نیلوفران، چاپ اول، ۱۳۹۱
۲. اطلس راهنما ۷؛ جنگ در کرمانشاه، تهران، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران، چاپ اول، ۱۳۸۴
۳. اطلس راهنما ۱۱؛ پلوه در جنگ با ضدانقلاب و دفاع مقدس، محمد اللهیاری، تهران، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران، چاپ اول، ۱۳۹۱
۴. اطلس گیتاشناسی استان‌های ایران، سعید بختیاری، تهران، مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی، چاپ یکم، ۱۳۸۳
۵. بر فراز میمک؛ خاطرات ستوان دوم خلبان احمد کروندی، حجت شاه‌محمدی، تهران، حوزه هنری، ۱۳۷۲
۶. تاریخ بیست ساله پاسداری از انقلاب اسلامی در غرب کشور (شش جلدی)، دکتر مصطفی ایزدی، جواد استکی، مسعود یاران، دانشگاه امام حسین (ع)، ۱۳۸۷

۷. پیشانی و عشق؛ خاطراتی از سردار سرتیپ پاسدار شهید ناصر کاظمی، بازنویسی محمدعلی قربانی، تهران، معاونت امور مطبوعاتی و تبلیغاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول ۱۳۷۶

۸. تقویم تاریخ دفاع مقدس (آزادسازی نوسود)، به کوشش نبی کریمی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، تابستان ۱۳۸۸

۹. روزشمار جنگ ایران و عراق، کتاب پنجاه و چهارم: عملیات والفجر ۱۰، بمباران شیمیایی حلبچه، فشار جهانی به ایران برای پذیرش قطعنامه ۵۹۸، یدالله ایزدی، تهران، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران، چاپ اول، ۱۳۹۲

۱۰. روند جنگ ایران و عراق (دوجلدی)، حسین علایی، تهران، مرز و بوم، چاپ اول، ۱۳۹۱

۱۱. شانه شمش؛ پاه، آیت معروفی، تهران، فاتحان، چاپ اول، ۱۳۹۳

۱۲. صحیفه امام، جلد ۱۵، تهران، مؤسسه نشر آثار امام خمینی (ره)

۱۳. کارنامه عملیات سپاهیان اسلام در هشت سال دفاع مقدس، ابوالقاسم حبیبی، تهران، اداره روابط عمومی و انتشارات سپاه پاسداران، چاپ پنجم، ۱۳۸۳

۱۴. کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۷؛ پایان دفاع، آغاز بازسازی، به اهتمام علیرضا هاشمی، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۹

۱۵. کردستان، مردم و پاسدار شهید ناصر کاظمی، دفتر سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی کردستان، ۱۳۶۲
۱۶. گردان یازده نفره؛ خاطرات یک سرگرد اسیر عراقی، مترجم: حمید محمدی، تهران، حوزه هنری. چاپ اول، ۱۳۷۰
۱۷. ناصر انقلاب، ابوالقاسم شکری، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۸۹
۱۸. ناگفته‌های جنگ؛ خاطرات سپهبد شهید علی صیاد شیرازی، تدوین احمد دهقان، تهران، حوزه هنری، چاپ دوم، ۱۳۷۸
۱۹. همسفران، تحلیلی از زندگی حاج‌محمدابراهیم همت، نوشته رضا رئیسی، تهران، کمیته انتشارات کنگره بزرگداشت سرداران شهید سپاه و ۳۶ هزار شهید استان تهران، چاپ اول، ۱۳۷۶
۲۰. آرشیو روزنامه‌های اطلاعات، صبح آزادگان، شرق، جمهوری اسلامی، همشهری و کیهان
۲۱. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر آیت‌الله خامنه‌ای
۲۱. خبرگزاری ایرنا
۲۲. سایت بخشداری نوسود
۲۳. سایت بازار جوانرود
۲۴. سایت سمتا (سامانه مدیریت تبلیغات اسلامی، معاونت فرهنگی و تبلیغی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)
۲۵. سایت سراج اندیشه

۲۶.سایت مرکز اسناد تحقیقات دفاع مقدس

۲۷.سایت نگین ایران

۲۸.سایت خبرآنلاین

مصاحبه‌ها:

مصاحبه نگارنده با اسفندیار طالبی

مصاحبه نگارنده با سردار جعفر جهروتی زاده

با سپاس از مساعدت فکری سردار حسن رستگارپناه و رضا غزلی





حضور حضرت امام خامنه ای در پاوه - ۱۳۶۰



حضور آیت‌الله خامنه‌ای در منطقه حلبچه
روزهای پایانی اسفندماه ۱۳۶۶

حضور حضرت امام خامنه ای در حلبچه



عمليات روح الله



عمليات والفجر ١٠



نمای شهر



از مجموعه
کتاب‌های

یادمان جنوب	۱- ارونند • ۲- آبادان • ۳- خرمشهر • ۴- شلمچه ۵- طلائیة • ۶- هویزه • ۷- بستان • ۸- سوسنگرد ۹- دهلاویه • ۱۰- شوش • ۱۱- اهواز • ۱۲- دزفول ۱۳- دوکوهه • ۱۴- فکه • ۱۵- دشت عباس • ۱۶- چزابه ۱۷- زید • ۱۸- جزیره مینو • ۱۹- ابوقریب و شرهانی ۲۰- جاده اهواز-خرمشهر • ۲۱- گلف (پایگاه منتظران شهادت) ۲۲- شرق کارون
یادمان‌های عرب و میان‌ی	۱- دهلران • ۲- میمک • ۳- مهران • ۴- نفت شهر ۵- گیلانغرب • ۶- پادگان ابوذر • ۷- سرپل ذهاب ۸- قصر شیرین • ۹- تنگه مرصاد • ۱۰- کرمانشاه ۱۱- پاوه • ۱۲- سومار • ۱۳- چنگوله و چیلان ۱۴- بازی‌دراز
یادمان‌های شمالغرب	۱- سنندج • ۲- مریوان • ۳- بانه • ۴- سردشت • ۵- مهاباد ۶- نوسود • ۷- بوالحسن • ۸- بلفت - دوپازا • ۹- پیرانشهر • ۱۰- اشنویه